



Fateme Sadeghi, "Challenging the Ideological State: On Human Sciences in Post-Revolutionary Iran," *Iran Nameh*, 27:2-3 (2012), 38-54.

مصاف با دولت ایدئولوژیک: گزارشی درباره علوم انسانی در ایران بعد از انقلاب

فاطمه صادقی

پژوهشگر مستقل

Fateme Sadeghi

sadegif@gmail.com



علوم انسانی از ابتدای شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی تاکنون در تقابل با سیاست ایدئولوژیک و مورد حمله حکومت قرار داشته است. دغدغه تبدیل شدن علوم انسانی به تکیه‌گاهی برای تفکر و کنش معارض با ایدئولوژی و حاکمیت رسمی از اوایل دهه ۱۳۸۰ شمسی به بعد به تدریج اوج گرفت و به پروژه‌ای موسوم به "اسلامی کردن علوم انسانی" تبدیل شد که رهبر ایران، مراجع، فقها و روحانیون محافظه‌کار، رئیس دولت دهم و وزرا و حتی فرماندهان سپاه در آن درگیر شده‌اند. این برنامه پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ با شدت بیشتری پیاده شده است.

فاطمه صادقی متولد ۱۳۴۹ در شهرقم است. پیشینه تحصیلی او شامل مطالعات اسلامی، زبان و ادبیات عرب، روابط بین‌الملل و اندیشه سیاسی است. او در سال ۲۰۰۴ دکترای خود را در اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرد و در دانشگاه‌های مختلف ایران از جمله دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد اسلامی تاریخ اندیشه سیاسی، نظریه‌های فمینیستی و جامعه‌شناسی سیاسی تدریس کرده است. صادقی از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ به عنوان استادیار در دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج استادیار بود و سمینارهایی را برای دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد ارائه کرد. در این دوره او عضو هیئت تحریریه نشریه گفتگو- فصل نامه اجتماعی- فرهنگی نیز بود. پس از به قدرت رسیدن محافظه‌کاران، صادقی از تدریس در دانشگاه محروم شد و تاکنون تنها به عنوان محقق مستقل به کار خود ادامه داده است.

صورت جدیدی به خود گرفته است. گاهی مدرنیته و برخی از مهم‌ترین مظاهر آن یعنی علوم مدرن کنار گذاشته شده و گاهی هم مطلوب بوده‌اند؛ اما این مسأله در مورد مناسبات سیاسی و اجتماعی مدرن و علوم انسانی همچون جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فلسفه، روانشناسی و جز اینها که به طور تلویحی و تصریحی روابط سنتی را به چالش می‌گیرند، صدق نمی‌کند. برای نمونه دولت‌های مدرنیست پهلوی اول و دوم با غرب و مظاهر غربی شدن میانه نسبتاً خوبی داشتند، (برای مثال اقدام رضاشاه به کشف حجاب برای غربی کردن پوشش زنان ایرانی و تلاش محمدرضا شاه برای نوسازی صنعتی ایران)، اما مناسبات سیاسی سنتی را ترجیح می‌دادند. در جمهوری اسلامی ایران که برآمده از انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ بود، نسبت با مدرنیته و مظاهر آن پیچیده‌تر شد. جمهوری اسلامی در ابتدا با کلیه مظاهر مدرنیته و غربی شدن به ویژه علوم انسانی، روابط اجتماعی و سبک زندگی مدرن مخالف بود و از این رو طبقه متوسط سکولار نیز به عنوان حاملان سبک زندگی غربی همواره مورد بدبینی قرار داشت. اما در مورد تکنولوژی مدرن این ضدیت به تدریج رخت بریست. واقعیاتی همچون جنگ ۸ ساله ایران و عراق که با تفوق نظامی و تکنولوژیکی طرف متخاصم همراه بود، در کنار الزامات حکومت‌مندی (از جمله نیاز به تکنولوژی‌های امنیتی برای اداره جامعه) در عمل به بطلان استقلال صنعتی و تکنولوژیکی انجامید و نشان داد که استقلال از تکنولوژی (غربی) نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب. لذا حکومت به ویژه پس از جنگ به تدریج به این موضع روی آورد که غرب ستیزی نمی‌بایست به ممانعت از ورود دستاورهای تکنولوژیکی غرب بیانجامد که بقای رژیم در گرو آن بود. با اینکه نظام حاکم بر ایران با درک واقعیت‌ها هر روز بیشتر از تکنولوژی غربی استقبال کرده است (نمونه اخیر آن تلاش برای دستیابی به انرژی هسته‌ای است)، اما تخصص با اندیشه‌ها و افکار غربی در قالب نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی کم و بیش ادامه داشته و در مواردی شدت بیشتری گرفته است.

نکته در اینجا است که اگر ضدیت با علوم انسانی صرفاً در راستای نگرانی از غربی شدن باشد، آنطور که حکومت مدعی است، در این صورت این نگرانی



از یک منظر برخورد با علوم انسانی را می‌توان تکرار بی‌شمار برخوردهای تعصب‌آمیز حکام و برخی از فقهای محافظه کار با اندیشه، علم و عالم دانست که تاریخ ایران نمونه‌های زیادی از آن را به خاطر دارد. نمونه بارز آن در تاریخ معاصر ایران، قتل احمد کسروی به دست فدائیان اسلام است که به زعم آنها به مقدسات توهین کرده بود. اما این رویارویی ابعاد دیگری هم دارد و تنها به نبرد میان تعصب و روشن‌اندیشی خلاصه نمی‌شود. از سوی دیگر شاید بیانگر رویارویی یک دولت ایدئولوژیک با علوم مدرن باشد. رویارویی با مدرنیته از هنگام نخستین مواجهه‌های ایرانیان با غرب در قرون ۱۸ و ۱۹ تا کنون یکی از مهم‌ترین چالش‌های دولت و جامعه ایرانی بوده است و هر بار

باید شامل تکنولوژی مدرن نیز بشود. این مقاله با مرور تقابل میان دولت و علوم انسانی در ایران بعد از انقلاب، قصد دارد نشان دهد که انگیزه اصلی در رویارویی با علوم انسانی، نه دغدغه برای حفظ اصالت در برابر غرب زدگی، بلکه مقابله با ظرفیت‌های رهایی‌بخشی این علوم است. علوم انسانی در ایران پس از انقلاب در پاسخ به سرکوب حکومتی، به تدریج از دانشگاه گسست و به خارج از دانشگاه کوچ کرد. با این جابه‌جایی، این علوم توانست در شکل‌گیری روندهای فکری انتقادی در چالش با اقتدارگرایی نقش مهمی ایفا کند و به تدریج به ایفای نقشی رهایی‌بخش روی آورد.

انقلاب فرهنگی در دهه ۶۰

هنوز چند ماهی از انقلاب ایران نگذشته بود که با نطق آیت‌الله خمینی در فروردین ۱۳۵۹ که در آن به شدت به دانشگاه و دانشگاهیان حمله کرد، برنامه موسوم به "انقلاب فرهنگی" در دستور کار جمهوری اسلامی نوپا قرار گرفت. هدف از این برنامه که آشکارا حکایت از تأثیر افکار و روش مائو داشت تصفیۀ دانشگاه‌ها و به رشته‌های علوم انسانی از عناصر غربی و نامطلوب، به ویژه چپ‌ها و "طاغوتی‌ها" و جایگزین کردن دروس غربی با تعلیمات دینی و مبانی ارزشی بود. این حرکت که نخست از سوی ستادهای انقلاب فرهنگی و سپس شورای عالی انقلاب فرهنگی هدایت می‌شد، به بستن دانشگاه از خرداد سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲، تغییر سرفصل دروس علوم انسانی، اخراج بسیاری از اساتید و دانشجویان به اصطلاح طاغوتی، لیبرال، مارکسیست، کمونیست، فمینیست و منتقد و معارض با نظام از دانشگاه‌ها، وحدت حوزه و دانشگاه، و راه‌اندازی مراکز گزینش عقیدتی و سیاسی دانشجو و استاد اقدام کرد. به دنبال انقلاب فرهنگی، بسیاری از دانشگاهیان از ایران مهاجرت کردند و ضربه سختی به رشد علوم انسانی وارد شد.^۱ رهبر فعلی ایران که پروژه اسلامی کردن علوم انسانی را بار دیگر در فضا و شرایطی کاملاً متفاوت در دستور کار قرار داده است، در آن زمان رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی بود.

و تنزه‌طلبی سال‌های پیش از انقلاب داشت که در واکنش به مدرنیزاسیون خودکامه رژیم پهلوی از سوی روشنفکران رادیکال و مبارزه‌جو به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اوج گرفته بود. کودتای ۲۸ مرداد نه تنها به سلطه یک حاکمیت استبدادی تمام‌عیار بر ایران و سرکوب شدید همه گروه‌های سیاسی به ویژه جبهه ملی و حزب توده منجر شد، بلکه یأس و سرخوردگی بسیاری را در میان روشنفکران به وجود آورد؛ به نحوی که از آن دوران با عنوان "سال‌های سردرگمی و تشویش روشنفکران یاد می‌شود... روزگاری که یکی از نویسندگان با لحنی کنایه‌آمیز آن را به عنوان زمانی که 'برای حل جدول' مناسب بوده، توصیف می‌کند..."^۲ در پاسخ به رکود و یأس ناشی از این سال‌ها بود که تدریجاً بسیاری از روشنفکران به تدریج به سوی بومی‌گرایی و غرب‌ستیزی به عنوان محملی برای مبارزه با رژیم سرکوبگر و مدرنیست پهلوی متمایل شدند. با اینکه الگوی مورد نظر روشنفکران در دوران پس از کودتا شباهت‌هایی با حکومت اسلامی برآمده از انقلاب ایران داشت،^۳ اما حرمتی که روشنفکران سکولار برای مذهب و غرب‌ستیزی قائل شدند، تدریجاً به رشد برنامه سیاسی‌ای منجر شد که اسلام‌گرایان در نظر داشتند. انقلاب ایران و وقایع پس از آن از جمله انقلاب فرهنگی را باید تا حدی پیامد آن دانست. برای مثال برای جلال آل‌احمد نویسنده کتاب تأثیرگذار غرزدگی "غرب" دربرگیرنده همه آن چیزهایی بود که رژیم به آنها وابستگی داشت؛ همه چیزهایی که "روشنفکر در جامعه خود از آنها بیزار بود." این مفهوم که مبدع آن در واقع احمد فرید (۱۳۱۸-۱۳۷۳) بود و به دست آل‌احمد به مفهومی عام و رایج بدل شد، نماد احزاب سیاسی شکست خورده، انتخابات سرهم‌بندی شده و اصلاحات فرمایشی از جمله اصلاحات ارضی بود که به نظر آل‌احمد روستاها را از سنت معنویشان محروم می‌ساخت و حرص

^۱ برای جزئیات بیشتر در مورد انقلاب فرهنگی و پیامدهای آن در علوم دقیقه بنگرید به:

Farhad Khosrokhavar, Shapour Etemad, and Masoud Mehrabi, "Report on Science in Post-Revolutionary Iran—Part I: Emergence of a Scientific Community?" *Critique: Critical Middle Eastern Studies*, 3:2 (Summer 2004), 209–224.

در این منبع نویسندگان با تحقیق در مورد مشکلات نهادی جامعه علمی در ایران به این نتیجه دست یافته‌اند که میزان همکاری میان دانشمندان کم است، از ابزارهای لازم برخوردار نیستند، هر چه کیفیت کاری بهتری داشته باشند، بیشتر از نهادهای علمی در ایران زده و دور می‌شوند. با اینکه این تحقیق در مورد علوم دقیقه است، اما نتایج آن تا حد زیادی در مورد

و حسادت را جایگزین آن می‌کرد.^{۱۰} بدین ترتیب یکی از پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد، نزدیکی میان روشنفکران و اسلام‌گرایان در مخالفت با رژیم پهلوی بود. با اینکه در اعتقاد به مبانی دینی و عمل به آنها میان این دو گروه شکاف بزرگی وجود داشت، اما هر دوی آنها در غرب‌ستیزی، بازگشت به خود (که در واقع عموماً به بازگشت به مذهب و سنت و اقبال عموم به روحانیت و فقه تفسیر می‌شد) اشتراک عقیده داشتند.

گفتار حاکم بر انقلاب فرهنگی تا حد زیادی ریشه در پارادایم مابعد‌کودتایی حفظ اصالت، بومی‌گرایی، بازگشت به خودی و نفرت از هر آنچه غرب و غربی است، داشت. با این همه این گفتار از کمبودهای زیادی در رنج بود که تجارب پس از انقلاب از بسیاری از آنها پرده برداشت. از جمله این تناقضات آن بود که در این گفتار از یکسو روشنفکری خود‌بالذاته پدیده‌ای غربی محسوب می‌شد؛ در حالی که بسیاری از روشنفکران حامل گفتار اصالت بودند. گفتار اصالت نیز که تا حد زیادی مدیون رشد جریان‌ات امپریالیسم‌ستیز بود، در غرب ریشه داشت. در واقع دوره پس از کودتا را می‌توان دوره شکل‌گیری روشنفکران انتحاری‌ای دانست که با اینکه خود بر مفاهیم، مبانی، و ایده‌های غربی متکی بودند و فلسفه وجودی خود را از آن مبانی می‌ستاندند، اما دست به انتحار زدند و برای زیر سؤال بردن مشروعیت سیاسی رژیم، خود را زیر سؤال بردند. طبعاً بهره‌گیری از مزایای این انتحار در وهله نخست نصیب اسلام‌گرایانی می‌شد که با کل جریان روشنفکری در تعارض بودند و همواره دانشگاه و نهاد روشنفکری را رقیب و مانع می‌دانستند.^{۱۱} بنابراین، انقلاب فرهنگی و حمله اسلام‌گرایان به دانشگاه بر بستر خودزنی روشنفکران و همکاری و همیاری برخی از آنها با اسلام‌گرایان شدنی بود.

گفتار بازگشت به خویش علاوه بر خودزنی فکری، ابهامات زیادی هم داشت. برای مثال مشخص نبود که گفتار اصالت خود تا چه حدی اصیل و غیر واکنشی است. وقایع بعدی نشان دادند که تأکید بر بازگشت به خویش، بومی‌گرایی، و گفتار اصالت که آل‌احمد، شریعتی، صدر حاج سید جوادی و بسیاری دیگر از روشنفکران سکولار و مذهبی در دوران پس از کودتا مدافع آن بودند، تا حد زیادی تابع شرایط سیاسی روز بود و به محض از بین رفتن آن شرایط، آن گفتار و الزاماتش نیز به یکباره محو شدند. از جمله با باز شدن فضای سیاسی جدید در آستانه انقلاب ۵۷ این گفتار جای خود را به ستایش از آزادی و دموکراسی سپرد که به عنوان مقولاتی عمدتاً غیر بومی تلقی می‌شدند. این گفتار تازه در شب‌های شعر گوته به اوج رسید. در واقع گفتار اصالت عمدتاً پاسخی فرهنگی - سیاسی به بن بست فکری و سیاسی در فضای سیاسی خفقان‌آور دوره مابعد کودتا محسوب می‌شد که در آن هر نوع تلاش فکری در چارچوب اندیشه‌های غربی، می‌توانست به تلقی همراهی با رژیم نامشروع منجر شود که خود را نماینده مدرنیسم غربی می‌دانست. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی توانست بر بستر اتحاد میان سکولارهای غرب‌ستیز (که پس از مرگ آل‌احمد بیشتر از سوی احمد فردید نمایندگی می‌شدند) و اسلام‌گرایان انقلابی پیش رود و موفق شود. در همین دوره، سرکوب افکار دگراندیش آغاز شد. گشایش موقتی روزهای اول انقلاب باعث شده بود بسیاری از کتب و نشریات ممنوعه در دوره پهلوی بر روی پیشخوان بساط‌فروشی‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی قرار گیرد. بسیاری از این کتاب‌ها با «جلدهای سفید» و نام‌های مستعار و در موارد بسیار بی‌هیچ نام و نشانی از نویسنده، مترجم یا ناشر چاپ می‌شدند. با وقوع انقلاب فرهنگی و یکپارچه شدن نسبی حاکمیت، این کتاب‌ها و نشریات و روزنامه‌ها جمع شدند و بسیاری از کسانی که اقدام به چاپ و نشر و توزیع آنها می‌کردند، دستگیر شدند. گسترش

علوم انسانی نیز صدق می‌کند. با این همه این علوم به دلیل ماهیتشان در جامعه‌ای استبدادزده همچون ایران با موانع جدی دیگری هم مواجه‌اند که شاید چالش‌های آنها را در قیاس با علوم دقیقه بیشتر می‌کند؛ نیز بنگرید به: Nikki R. Keddie and Yann Richard, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (USA: Yale University Press, 2006).

^{۱۰}داریوش آشوری به نقل از زین‌العابدین مؤتمن، در نگین نبوی، روشنفکران و دولت در ایران: سیاست، گفتار، و تنگنای اصالت (تهران: نشر شیرازه و پردیس دانش، ۱۳۸۸)، ۳۶.

^{۱۱}علی میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی: بحثی در باره گفت‌وگوهای روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، ترجمه جلال توکلین (تهران: طرح نو، ۱۳۸۴)، ۱۸۷.

^۱یکی از جدیدترین مقالات در مورد آل احمد مقاله زیر است: احمد ابوالفتحی، «ماهی قرمز و تنهای ادبیات ایران»، رادیو زمانه، ۲۰۱۱/۰۹/۱۱. ^۲نبوی، روشنفکران و دولت، ۱۱۴. ^۳برای تفصیل بیشتر در این مورد بنگرید به: مهرزاد بروجردی، روشنفکران ایرانی و غرب (تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۷)؛ نگین نبوی، روشنفکران و دولت؛ علی قیصری، روشنفکران ایران در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقانی (تهران: هرمس، ۱۳۸۳)؛ علی میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی.

Hamid Dabashi, *Theology of Discontent: The Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran* (New York: New York University Press, 1993).

تدریجی سانسور و نظارت بر بازار کتاب باعث شد تا این بخش سخت از رونق بیفتد و دچار رکود شود.^۷

اما تجارب پس از انقلاب نشان داد که میان آمل و آرزوها تا زمانی که به واقعیت نپیوسته‌اند و تحقق واقعی آنها شکاف بزرگی وجود دارد. تا یک یا دو سال پس از انقلاب و تا زمانی که اتحاد میان اسلام‌گرایان و روشنفکران پابرجا بود، مشکل چندانی برای کسانی که با این پروژه همراه بودند، وجود نداشت. اما به تدریج مشخص شد که انقلاب فرهنگی تنها گریبان ضداقلاب و گروه‌های ناراضی چپ و لیبرال را نمی‌گیرد، بلکه خود انقلابیون و مذهبی‌ها را نیز هدف قرار می‌دهد. بدین ترتیب پس از گذشت حدود یک دهه انتقاد از بسیاری از اقدامات شتاب‌زدهٔ اوایل انقلاب، از جمله انقلاب فرهنگی به تدریج شدت یافت. عبدالکریم سروش که خود یکی از اولین اعضای ستاد انقلاب فرهنگی و از اساتید برجستهٔ دانشگاه بعد از انقلاب بود، به تدریج از دانشگاه به بیرون از دانشگاه روی آورد. او در یک مصاحبهٔ مفصل با ماهنامهٔ لوح به سردبیری محمد قائد در سال ۱۳۷۸ به انتقاد از روش و دستاوردهای انقلاب فرهنگی پرداخت: «مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه از یک نزاع تاریخی برمی‌خاست که در تمام فرهنگ‌های دینی ریشه داشت و در فرهنگ دینی ما هم جوانه زد: نزاع میان علم و دین... هیچ درک مشترکی از انقلاب فرهنگی وجود نداشت. ما اعضای هفتگانه [ستاد انقلاب فرهنگی] یکدیگر را قبلاً ندیده بودیم و نمی‌شناختیم و ننشسته بودیم گفتگو کنیم و فکرهایمان را یک‌کاسه کنیم. پس از تشکیل ستاد هم چنین نکردیم... با همه این گفتگوها، علوم انسانی راه خود را در پیش گرفت زیرا دانشگاه‌ها نمی‌توانستند معطل فتوای قم یا اصلاحاتی بمانند که مدرسه باقرالعلوم با چندتا طلبه صفر کیلومتر می‌خواست در علوم انسانی بکند.»^۸

این درست که انقلاب فرهنگی به تسخیر دانشگاه از سوی افکار اسلام‌گرا منجر شد، اما در واقع نقطهٔ آغاز فاصله‌گیری بخشی از دانشگاهیان و بدنهٔ روشنفکری با اسلام‌گرایی نیز محسوب می‌شود. این شکاف در تمام سال‌های پس از انقلاب ادامه یافت و در سال‌های اخیر به فاصله‌گیری فزایندهٔ روشنفکران و بسیاری از دانشگاهیان از رژیم و رویارویی با آن منجر شد.

با اینکه روشنفکران قبل از انقلاب به نوعی رمانتیسم انتحاری روی آوردند که به نفع اسلام‌گرایان و حاکمیت ایدئولوژیک تمام شد، اما این نکته را نمی‌شد نادیده گرفت که این رویه در واقع ریشه در نارضایتی عمیق از

استبداد پهلوی و سرکوب و خفقان سال‌های پس از کودتا داشت. بنابراین انتقاد از غرب و غرب‌ستیزی در واقع اسم رمزی برای مخالفت با رژیم پهلوی و سیاست‌های مدرنیستی تقلیدگونهٔ آن بود؛ در حالی که پس از انقلاب همهٔ اینها به محمل و پشتوانه‌ای برای مبارزه و ستیز با علوم انسانی و هر نوع تفکر انتقادی بدل شد. همچنین برخی از ابعاد گفتار اصالت و غرب‌ستیزی روشنفکران سکولار پیش از انقلاب از جمله انتقاد آل‌احمد از زندگی ماشینی و بازگشت به سادگی روستایی به کلی کنار گذاشته شد. با اینکه در جمهوری اسلامی از جلال آل احمد به عنوان یکی از پدران ایدئولوژیک انقلاب ۵۷ و حکومت اسلامی همواره تجلیل شده است، اما اتکای روزافزون حکومت به تکنولوژی و ماشینی شدن فزایندهٔ زندگی در ایران بعد از انقلاب هیچ تناسبی با افکار آل‌احمد نداشته است.

انقلاب فرهنگی در واقع رؤیای روشنفکران رمانتیک پیش از انقلاب را به کابوس سرکوب و خشونت و سانسوری تبدیل کرد که شاید کمتر کسی پیش از انقلاب می‌توانست آن را تصور کند. روشن بود که انقلاب فرهنگی و شعارهای آن در واقع به ابزاری در دست روحانیت محافظه‌کار و اسلام‌گرایان بدل شده بود تا با اتکا و ارجاع بر آرای غرب‌ستیز روشنفکران منتقد پیش از انقلاب، جامعه و دانشگاه را به کلی از فکر انتقادی تهی کنند و آنها را به ضمیمهٔ حوزه‌های علوم دینی و فقه و دستگاه روحانیت بدل سازند.

در تقابل با بسیاری از روشنفکران چپ، لیبرال و دینی به تدریج از انقلاب فرهنگی گسستند و از آن انتقاد کردند، اما بودند نظریه‌پردازانی از جمله احمد فرید و برخی از شاگردانش که برای سيطرة بر دانشگاه و حذف و سانسور افکار و روندهای نامطلوب و رقیب به ائتلاف با اسلام‌گرایان روی آوردند. این طیف که خود را سخنگوی فلسفهٔ اگزیستانس به ویژه از نوع هایدگری آن می‌دانست گاهی از افکار و رویه‌های فاشیستی حمایت می‌کرد. انقلاب فرهنگی و خلف آن یعنی اسلامی کردن علوم انسانی تا حدی ریشه در افکار، زبان، اصطلاحات، و رویه‌ای داشت که به دست آل‌احمد، شریعتی، فرید و پیروان آنها به جا گذاشته

^۷ در مورد سیاست‌های نشر از جمله بنگرید به: رامین کریمیان، «نشر کتاب: راه ناتمام اصلاحات»، گفتگو، شمارهٔ ۴۷ (زمستان ۸۵) ۲۹-۴۳.
^۸ آخرش هم ندانستند که منزلت مقصود کجاست، گفتگو با عبدالکریم سروش، لوح، شمارهٔ ۶ (مهر ۱۳۷۸).
داریوش آشوری، «اسطورهٔ فلسفه در میان ما، بازدید از احمد فرید و نظریهٔ غربزدگی»، (فروردین ۱۳۸۳)، ۱۵، در www.nilgoon.org

شد. برای مثال، احمد فردید غرب و علوم غربی را به اباحه‌گری، فساد، و انحطاط منتسب می‌کرد و شرق را مظهر شناخت حقیقی می‌دانست. دوگانگی متصلبی که فردید میان شرق و غرب برقرار کرد، اصل زیربنایی حمله به علوم انسانی در جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. اما آرای او گرفتار تناقضی بنیادین بود: فردید از یکسو زیر نفوذ اندیشه‌های طیفی از متفکرین غربی به ویژه مارتین هایدگر قرار داشت و آنها را تجلیل می‌کرد و از سوی دیگر کل غرب را به طور کلی به "حوالتی تاریخی" منتسب می‌کرد که با اباحه، فساد و نیهیلیسم مرتبط است. همچنین خوارداشت شرق و شرقیان و خاورمیانه‌ای‌ها در کلام او^۹ در کنار بزرگداشت شرق به طور توأمان وجود داشت.

شاید وجود همین تناقضات به همراه تجارب ناخوشایند انقلاب فرهنگی باعث شد تا حتی برخی از شاگردان وفادار فردید نیز به تدریج در آرای خود تجدید نظر کنند. برای نمونه رضا داوری اردکانی که خود از نظریه‌پردازان انقلاب فرهنگی و ضدیت با علوم غربی به شمار می‌آمد، به تدریج به صف منتقدان پیوست. او در مصاحبه‌ای مواضع خود را این‌گونه بیان کرد:

اگر چه از منادیان بحث بومی‌سازی علوم انسانی بوده و جدای از اینکه حدود ۴۰ سال است به این موضوع می‌اندیشم، ۲۶ سال قبل در اثری که در اوایل انقلاب و در سال ۶۳ منتشر کردم به صراحت، قایل به تحولی اسلامی در علوم انسانی بودم اما نباید صرفاً در بند این باشیم که علوم اجتماعی و انسانی به چه درد ما می‌خورد، بلکه باید بپرسیم که این علوم از کجا آمده و در عالم کنونی از چه شأنی برخوردارند و ما با آنها چه نسبتی می‌توانیم داشته باشیم. به تاسی از دریدا قائل به این هستم که ما باید در اندیشه "علوم انسانی در راه" باشیم ولی باید بدانیم که اگر علوم انسانی فعلی را به درستی مطالعه نکنیم و ماهیت این علوم را که از دریچه تاریخ این علوم حاصل می‌آیند به درستی درک نکنیم، ره به جایی نخواهیم برد و این کار جز از عهده متخصصان این علوم و جامعه علمی ما برنمی‌آید. ما ابتدا باید معلوم کنیم که چه علمی را می‌طلبیم و آن علم چه نیازی را از ما برآورده

می‌کند. آیا فکر می‌کنیم به راحتی می‌توانیم از علم موجود دست برداریم؟ فکر کرده‌ایم براساس چه مبانی‌ای می‌خواهیم علوم انسانی جدیدی تأسیس کنیم؟ به نظر من علم قدرت است و در اختیار ما قرار ندارد که هر جا بخواهیم آن را با خود ببریم و به هر شکلی که خواستیم درآوریم. برای ساختن علم مناسب با فرهنگ و اعتقادات خودمان باید به رشد دانشمندانی کمک کنیم که با اتحاد جستن با معلوم خود آن علم را در خدمت خواست‌های بومی ما درآورند. علم جز با نقد پیش نمی‌رود اما این نقد باید از پشتوانه نظری کاملی برخوردار باشد. در این مسیر نقد می‌توانیم در مبادی علوم وارد شویم و هر کدام را رد یا قبول کنیم. اما باید در این رد یا قبول علوم بسیار دقیق باشیم. رد مبادی علوم انسانی رد جهان جدید و اعلام انصراف از توسعه است. جهان جدید اگر چه با علوم انسانی ساخته نشد اما اکنون نمی‌تواند بدون این علوم حرکت کند. جهان جدید با طراحی ساخته نشده است اما مدرنیزاسیون بدون طراحی ساخته نمی‌شود و این طراحی کار علوم انسانی است. تا وقتی که نتوانیم جهان را دگرگون سازیم نخواهیم توانست بنیادهای علوم جدید را تغییر دهیم یا اینکه از اساس علمی جدید ایجاد کنیم. علوم و جهان در حکم یک کل هستند و ایجاد تغییرات گزینشی در آن معنا ندارد. حتی به وجود آوردن علوم جدید نیز تحت تأثیر ارزش‌های غربی خواهد بود. جامعه جدید جامعه غیر دینی و نه لزوماً ضد دینی است. تجربه ۳۰ ساله اسلامی کردن دانشگاه‌ها باید درس‌های بسیاری برای ما داشته باشد.^{۱۰}

بر خلاف روندهای فکری بیرون از دانشگاه که با سرعت بیشتری از انقلاب فرهنگی و حاکمیت ایدئولوژیک گسستند، این روند در خود دانشگاه‌ها با تأخیر و کندی بسیار صورت گرفت. اساتید دانشگاه که به دلیل وابستگی به حکومت همواره در انتقاد از روندهای حاکم بر دانشگاه ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری زیادی داشته‌اند، در قیاس با محافل علوم انسانی خارج از دانشگاه، تأثیرگذاری چندانی نداشتند. در مجموع دانشکده‌های علوم انسانی با روندهای حاکم بر انقلاب فرهنگی همراه بودند یا ترجیح می‌دادند مشی مماشات را در پیش گیرند. تنها در سال‌های اخیر و به ویژه پس از وقایع سیاسی پس از دوره اصلاحات بود که اساتید علوم انسانی تا حدی از انزوا و تدافع خارج شدند. در مجموع جریان روشنفکری در خارج از دانشگاه‌ها به مهم‌ترین متولی علوم انسانی در ایران بعد از انقلاب تبدیل شد و با سرعت و عمق بیشتری از ایدئولوژی حاکم فاصله گرفت.

^{۱۰} دیدگاه برخی صاحب‌نظران در مورد بومی‌سازی علوم انسانی، سایت کنگره بین‌المللی علوم انسانی <http://www.ich.ir/fa/archives/243>

برای اطلاع از تحول فکری رضا داوری اردکانی بنگرید به: فرزین وحدت، رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۲)، ۲۶۸-۲۸۵.

علوم انسانی پس از انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی با وجود همه تناقضات و گسست‌های درونی، تأثیر عمیقی بر جامعه ایران گذاشت. یکی از تبعات این واقعه، جلوگیری از نفوذ هر نوع اندیشه مستقل و انتقادی به دانشگاه‌ها بود که با شروع جنگ و ایدئولوژیک شدن فضا بر شدت آن افزوده شد. برپایی گزینش سیاسی — عقیدتی برای اساتید و دانشجویان به معنای تصفیه گسترده دانشگاه و یکدست کردن فضای آن بود. این روند با ساخت دانشگاه‌های جدیدی همچون دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه امام صادق، باقرالعلوم، دانشگاه مفید و غیره همراه بود که مخلوطی از حوزه و دانشگاه محسوب می‌شدند و تحت نظارت مستقیم روحانیون قرار داشتند. هدف از ایجاد دانشگاه‌های جدید پرورش کادر ایدئولوژیک و تربیت متخصصین وفادار به نظام بود. تسخیر دانشگاه همراه بود با ایجاد نهادهایی از جمله دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه و نیز تبدیل دانشگاه تهران به مصلا که از آن زمان تاکنون نماز جمعه تهران هر هفته در آن برگزار می‌شود.

با این همه انقلاب فرهنگی به دلایل عدیده نتوانست آن‌طور که باید به اجرا در بیاید. نخستین عامل در عدم موفقیت کامل این روند، مقاومت‌های عدیده‌ای بود که بر سر راه اسلامی کردن به طور کلی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها به طور خاص وجود داشت. این مقاومت ناشی از شکاف روزافزون میان اسلام‌گرایان و دانشجویان و دانشگاهیان بود که روندهای خشن و سرکوب‌گرانه پس از انقلاب به ویژه سرکوب گروه‌های مخالف به آنها دامن زد. با اینکه اکثریت مردم رهبری روحانیت در خیزش و قیام بر ضد رژیم سابق را پذیرفته بودند، اما این حمایت ضرورتاً به معنای حمایت آنها از اسلامی کردن جامعه نبود. سواى مخالفت‌های سازماندهی شده از داخل دانشگاه از سوی گروه‌های چپ، لیبرال، بازماندگان رژیم سابق و غیره که با انقلاب فرهنگی به کلی برچیده شد، مقاومت‌های پراکنده دیگری هم در قالب اعتراض و شکایت عمومی از روند حاکم بر کشور وجود داشت که مانعی بر سر راه تسلط کامل اسلام‌گرایان بر دانشگاه محسوب می‌شد. بنابراین با اینکه انقلاب فرهنگی پیاده شد، اما بنده دانشگاه هنوز تا حد زیادی عرفی باقی ماند و تبدیل و تغییر آن یک‌شبه میسر نبود.

اما دلیل اصلی برای عدم موفقیت انقلاب فرهنگی به ناکارآمدی ذاتی آن، شتاب‌زدگی و بی‌برنامگی و نداشتن پشتوانه‌های قوی فکری و محتوایی مربوط بود. با اینکه شعارهای زیادی دائر بر غرب‌ستیزی، مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با طاغوت و غیره داده می‌شد، اما در عمل جایگزینی دروس علوم انسانی غربی و سکولار

با دروس اسلامی و حوزوی ممکن نبود. نه تنها حوزه های علوم دینی از تولید علوم انسانی‌ای که بتواند با علوم انسانی غربی رقابت کند، ناتوان بودند، بلکه اساساً علوم حوزوی بر دستگاه‌های فکری دیگری مبتنی بودند که با روند حاکم بر دانشگاه سازگاری چندانی نداشت. این تضاد از دیرباز در قالب دو مقوله علوم "معقول" و "منقول" بیان می‌شد و نشان‌دهنده دو نوع رویه و رویکرد متفاوت بود. با اینکه برخی از علوم معقول همچون فلسفه (بیشتر در قالب علم کلام) در برخی از حوزه‌های علوم دینی تدریس می‌شدند، اما روند حاکم بر حوزه‌ها به طور کلی با این علوم سازگاری نداشت. به رغم این ناسازگاری تلاش‌هایی در جهت "اسلامی کردن" و در واقع ایدئولوژیک کردن هرچه بیشتر برخی از دروس و رشته‌ها و نیز تدریس برخی از سرفصل‌های جدید در دانشگاه صورت گرفت. برای مثال، گذراندن دروس اسلامی همچون معارف اسلامی، اخلاق اسلامی، قرآن، انقلاب اسلامی، و از این قبیل در قالب دروس عمومی که در مجموع چندین واحد درسی دانشگاهی را در تمام رشته‌ها در بر می‌گیرند، برای دانشجویان اجباری شد. با این همه مناقشه بر سر محتوای این دروس و نحوه تدریس اساتید در کلاس‌های درس همواره ادامه داشت. با اینکه می‌شد در محتوای برخی از دروس و رشته‌ها همچون تاریخ دستکاری‌های زیادی صورت داد تا مطابق با آنچه مطلوب دستگاه بود، پیش برود، اما تغییر محتوای برخی از علوم انسانی به سادگی میسر نبود و به رغم قیل و قال فراوان پس از چندی در دوباره بر همان پاشنه‌ای چرخید که پیشتر بود. رشته‌هایی همچون علوم سیاسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و زیر مجموعه‌های آنها تا حد زیادی به طور ذاتی در برابر اسلامی شدن مقاومت می‌کردند. به همین دلیل در مرحله بعدی حمله به علوم انسانی، به دستور رهبر ایران این رشته‌ها به کلی از برخی از دانشگاه‌ها برچیده شدند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

با خوابیدن تب‌وتاب‌های اولیه انقلاب فرهنگی، بسیاری از رشته‌های علوم انسانی البته با افت و رکود بیشتر به روال عرفی سابق بازگشتند. تشدید جو ایدئولوژیک ناشی از جنگ با عراق در این رکود تأثیر داشت. دانشگاه دیگر جای رد و بدل کردن اندیشه‌های انتقادی نبود. هم اساتید و هم دانشجویانی که سرکوب، و گزینش و نظارت را بر بالای سر خود احساس می‌کردند، کمتر جسارت و جرأت طرح بحث‌های مغایر با جو حاکم را به خود می‌دادند. فضای ایدئولوژیک دانشگاه به همراه حراست، حجاب، تفکیک جنسیتی، دل‌مردگی و خمودی و فقدان شور و نشاط که با برچیده شدن محافل بحث و گفتگو و نیز کافه‌تراها، سالن‌های رقص، کلوپ‌ها و تفریحگاه‌های

دانشجویی پیش از انقلاب و جایگزین شدن آنها با ناهارخوری‌های تفکیک‌شده، نمازخانه، بسیج دانشجویی، بلندگوهای تبلیغاتی و مراسم حکومتی و مذهبی گوناگون شدت گرفته بود، بر این جو مرده، غیر انتقادی می‌افزود.

پس از انقلاب فرهنگی بسیاری از رشته‌ها از تطابق با علوم روز باز ماندند و محتوای آنها برای سال‌ها دست نخورده و راکد باقی ماند. بسیاری از اساتید که به دلیل بدتر شدن وضعیت اقتصادی در دوره جنگ و پس از آن، ناچار بودند برای گذران زندگی خود به تدریس بیشتر روی آورند، از مطالعه و تحقیق بازماندند. به یک معنا با انقلاب فرهنگی، فرهنگ شفاهی و نقلی که در حوزه بیشتر رایج بود، به دانشگاه نیز رسوخ کرد. افت و رکود در علوم انسانی تنها به رشته‌های نامطلوبی همچون جامعه‌شناسی محدود نمی‌شد، بلکه حتی به مطالعات و پژوهش‌های دینی و مذهبی نیز سرایت کرد.^{۱۱}

چنان که گذشت، در پاسخ به این افت و رکود دانشگاه که زیر ضربات انقلاب فرهنگی به سختی زنده مانده بود، علوم انسانی در بیرون از دانشگاه‌ها شکل انتقادی‌تری به خود گرفت. سنت روشنفکری که پیش از انقلاب تا حد زیادی به انتحار روی آورده بود و با انقلاب به کلی طرد شده یا به خدمت اسلام‌گرایی در آمده بود، پس از انقلاب فرهنگی و تجربه سرکوب، حیات دوباره‌ای یافت. بدنه روشنفکری تجدید حیات یافته به عنوان اصلی‌ترین حامل علوم انسانی انتقادی حتی توانست دانشگاه را نیز از خود متأثر کند.

از اواخر دهه ۶۰ شمسی به بعد چاپ کتاب‌ها و نشریاتی همچون آدینه، گردون، دنیای سخن، گفتگو، نگاه نو، کلک، ارغنون، کیان، جامعه سالم، فرهنگ توسعه، ایران فردا، زنان، پیام امروز، و غیره^{۱۲} که برخی از آنها نماینده روشنفکری دینی (نواندیشی دینی) و برخی دیگر نماینده روشنفکری سکولار بودند، نشانه این حیات نوین و چالش با اقتدارگرایی بود. تعدادی از نویسندگان این نشریات در هدایت فکری و عملی آنچه بعدها جریان دوم خرداد نام گرفت، نقش فعالی داشتند. این نشریات که در دوران بعد از جنگ به تدریج از کیفیت و کمیت

^{۱۱}بنگرید به مصاحبه با محمد مجتهد شبستری و دکتر مرتضی اسعدی در بررسی وضعیت نشر در زمینه علوم انسانی، مجموعه سخنرانی‌های میزگرد نقد و بررسی وضع نشر در زمینه علوم انسانی در هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، اردیبهشت ۱۳۷۴ (ستاد نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران و جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴).

^{۱۲}عزرا فراهانی، اسناد و پرونده‌های مطبوعاتی ایران، سال‌های ۷۹-۱۳۷۰ (تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۴).

بیشتری برخوردار شدند، نه تنها حامل نوعی رویکرد انتقادی بودند، بلکه بیانگر شکل‌گیری مشی فکری‌ای بودند که در واکنش به آنچه با انقلاب بر سرش آمده بود، مصمم شده بود نه با حکومت از در سازش وارد شود و نه به قیمت مبارزه با استبداد به انتحار روی آورد. بنابراین با اینکه انقلاب ایران و انقلاب فرهنگی ضربه سختی را به نهاد روشنفکری تحمیل کرد، اما به پیدایش روشنفکری مستقلی انجامید که دیگر کمتر حاضر بود استقلال خود را برای گروه و دسته‌ای هزینه کند. رویارویی جریان روشنفکری ایران بعد از انقلاب با حکومت در قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران و نویسندگان منتقد در پاییز ۱۳۷۶ به اوج رسید.

یکی از مشخصات بارز کتب و نشریات غیر دانشگاهی این دوره روی آوردن بسیاری از آنها به ترجمه آثار متفکران معاصر غربی بود. این رویکرد نه تنها حاکی از نوعی تشنگی برای اطلاع از افکار و اندیشه‌هایی بود که گسست و انزوای جامعه ایران به ویژه در دوران جنگ جامعه را از آنها محروم کرده بود؛ بلکه نوعی گسست از جریان‌های فکری وطنی به ویژه نوع رمانتیک - انقلابی و ایدئولوژیک هم محسوب می‌شد. بدین ترتیب نهضت ترجمه آثار علوم انسانی پدید آمد که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی به اوج خود رسید. علاوه بر عطش آگاهی از روندهای جدید در علوم انسانی، سانسور و نظارت گسترده بر امر چاپ و تألیف کتاب و حد کمتری از سانسور بر ترجمه نیز در رونق ترجمه تأثیر داشت. نهضت ترجمه بیش از هر چیز به معنای شکست انقلاب فرهنگی در تسخیر دانشگاه و به زیر کشیدن علوم انسانی محسوب می‌شد. این نهضت نشان می‌داد که با محدود شدن فضای نقد در دانشگاه‌ها و در حالی که دانشگاه گرفتار رکود شده بود و قاصر از برآورده ساختن تقاضای معرفتی جامعه بود، و نیز اعمال نظارت بر چاپ کتاب، سانسور نوشته‌ها، نشریات، و تألیفات و سیاست‌های دیگری از این دست، جامعه به عطشی دچار شده بود که در روی آوردن روزافزون به ترجمه آثار نمود می‌یافت.

طبعاً در این میان اقبال به آن دسته از آثاری بود که می‌توانستند هم برای فهم شرایط سیاسی - اجتماعی موجود راه‌گشا باشند و هم به انتقاد از آن کمک کنند. به این ترتیب در قیاس با سال‌های پیش از انقلاب، علوم انسانی شاهد تحولی از غرب‌ستیزی و ضدیت با امپریالیسم در قالب مارکسیسم به رویکردی متمایل به غرب بود که به ویژه در لیبرالیسم صورتی بارز به خود گرفت. افکار چپ نه تنها به دلیل ضربه سیاسی پس از انقلاب بلکه به دلیل سرخوردگی روزافزون دانشگاهیان و روشنفکران از انقلاب و انقلابی‌گری محبوبیت خود را از

دست دادند. بخش بزرگی از جامعه به دلیل سرخوردگی از آرمان‌گرایی و انقلابی‌گری به هر نوع اندیشه انقلابی و آرمان‌گرا واکنش نشان می‌داد. روی آوردن به اندیشه‌های لیبرالیستی در علوم انسانی تا حدی مدیون آرای عبدالکریم سروش و ارجاع او به اندیشه‌های کارل پوپر فیلسوف لیبرال اتریشی و ضد چپ بود.^{۱۳} سروش با اتکا بر تلفیقی میان نواندیشی دینی و دیدگاه‌های پوپر، نه تنها ایدئولوژی حاکم را نقد می‌کرد، بلکه به چالش با جریان فکری حاکم بر دانشگاه و علوم انسانی به نمایندگی از افکار مارتین هایدگر برخاست که غرب‌زدگی را به مدعای اصلی در ضدیت با علوم انسانی و سرکوب و تصفیۀ دانشگاه تبدیل کرده بود. بدین ترتیب اوایل دهه ۶۰ تا نیمه نخست دهه ۷۰ نزاع میان "پوپری‌ها" و "هایدگری‌ها"، اولی به نمایندگی مشی انتقادی و دومی به نمایندگی از حاکمیت اسلام‌گرا و ایدئولوژیک بر فضای فکری ایران سایه انداخت. منازعات سروش با سیطره روحانیون از یکسو و رضا داوری اردکانی از سوی دیگر که در برخی از نشریات آن زمان از جمله در کیهان فرهنگی و کیان قلمی می‌شد،^{۱۴} به شکل‌گیری قطب‌بندی‌های فکری - سیاسی‌ای انجامید که تا حدی سرنوشت علوم انسانی را نیز رقم می‌زدند. از جمله در دومین شماره کیهان فرهنگی، در مجادله‌ای که یک سر آن داوری اردکانی قرار داشت و سر دیگر آن سروش (که محمد مجتهد شبستری و احسان طبری نیز به آن پیوستند)، سروش در پاسخ به مقاله‌ای از داوری اردکانی که جوهر غرب را "تفسانیت" دانسته بود، نوشت: "ما با غرب طرف نیستیم، با غربیان روبروئیم، فلسفه غرب بر سر ما نمی‌ریزد، فیلسوفان غربی با ما سخن می‌گویند. هنر غربی به ما هجوم نیاورده است، هنرمندان در برابر ما هستند."^{۱۵} به نظر سروش این شیوه غرب‌شناسی (غرب‌ستیزی) نه اخلاقی است و نه مفید، بلکه نشان از زبونی و ضعف دارد.^{۱۶} او یک‌کاسه کردن همه چیز با عنوان "غرب" را نادرست می‌دانست و آن را نشانه جهل می‌شمرد. در مقابل، "تهاجم فرهنگی" یا "هجوم فرهنگی" غرب که در سال‌های بعد به یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم برای برخورد با علوم انسانی و ممانعت از رشد افکار انتقادی در دانشگاه و خارج از آن تبدیل شد، در اصل محمل برخی از دانشگاهیان متحد با دولت و ایدئولوژی حاکم بود.^{۱۷}

علوم انسانی و ساماندهی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی پس از جنگ

علوم انسانی پس از جنگ تا حد زیادی تحت تأثیر فضای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه قرار داشت. مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌داد و دولت هاشمی رفسنجانی

که با شعار سازندگی بر سر کار آمده بود، اولویت خود را بر بازسازی ویرانی‌های جنگ و ساماندهی به اقتصاد قرار داده بود. نیاز کشور به صنعت و تکنولوژی و عقب‌ماندگی فنی که ۸ سال جنگ آن را تشدید کرده بود، ترک شعارهای انقلابی و غیر واقع‌گرایانه را می‌طلبید. از این روی، توجه دولت به آن دسته از رشته‌های دانشگاهی مثل فنی و مهندسی که به اعتقاد مسئولین به نحو بهتری می‌توانستند نیازهای اولیه کشور را برطرف کنند، بیشتر بود. دیدگاه غالب بر جامعه که علوم انسانی و رشته‌هایی مثل فلسفه، جامعه‌شناسی و نظایر آنها را "حرافی"، "کلی‌گویی"، "انتزاعی"، و "به‌دردنخور" تلقی می‌کند و "علم" را عمدتاً محدود به علم طبیعی و فنی می‌داند، در این دوره به دلیل شرایط خاص حاکم بر کشور تقویت شد. مطابق برنامه توسعه دوم، پایان‌نامه‌های دانشگاهی می‌بایست به ضرورت‌های بازار ربط داشته باشد. منظور از بازار هم البته بیشتر بازار کالاها و خدمات بود تا بازار اندیشه‌ها و افکار. با این رویکرد رشته‌هایی همچون مدیریت و اقتصاد در اولویت قرار داشتند. از سوی دیگر پیدایش سهمیه‌هایی همچون سهمیه رزمندگان، خانواده شهدا، ایثارگران، جانبازان، و غیره باعث درهم‌ریختگی و آشفتگی بسیاری از معیارهای پذیرش دانشجو شد. این مسأله خود یکی از دلایل رکود نظام آموزشی دانشگاهی به طور کلی و علوم انسانی به طور خاص شد.

اما شاید مهم‌ترین تحولی که دوره پس از جنگ شاهد آن بود، فاصله‌گیری شتابان دولت از اقتصاد پوپولیستی و به شدت ضد سرمایه‌داری اوایل انقلاب و دوره جنگ (که با فرار سرمایه‌داران و مصادره اموال بسیاری از آنان همراه بود) و روی آوردن به اقتصاد سرمایه‌داری و کاستن از بار تعهدات اقتصادی دولت در قبال شهروندان در دوره پس از جنگ بود. این رویکرد از یکسو برای کاستن از بار تعهدات و هزینه‌های دولت نسبت به جامعه صورت گرفت و از سوی دیگر تشویق سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری در اقتصاد عقب‌مانده و بی‌سروسامان ایران. در اثر این تحول، آموزش در

^{۱۳} در این دوره آثار لیبرالیستی زیادی از کارل پوپر، هانا آرنه، آیزیا برلین و دیگران به فارسی برگردانده شدند. بازار کتاب شاهد کثیری از عناوین در نقد ایدئولوژی، نقد انقلاب و انقلابی‌گری، توتالیترایسم، و مانند اینها بود.

^{۱۴} کیهان فرهنگی در ۱ فروردین ۱۳۶۳ به همت کمال حاج سید جوادی، سید محمد رخ‌صفت و حسن منتظر قائم منتشر شد. شماره اول کیان در آبان ۱۳۷۰ به سردبیری ماشاءالله شمس‌الواعظین منتشر شد. سید مصطفی رخ‌صفت صاحب امتیاز و رضا تهرانی مدیر مسئول کیان بود.
^{۱۵} عبدالکریم سروش، "غربیان و حسن و قبح شئون و اطوار آنان"، کیهان فرهنگی، سال ۱، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۶۳)، ۱۵-۱۸.

ایران نیز به تدریج غیردولتی، و کالایی شد. رشد و گسترش فضاهای آموزشی همراه بود با پیدایش دانشگاه‌های غیردولتی همچون دانشگاه آزاد اسلامی و دیگر دانشگاه‌های "غیر انتفاعی". کالایی شدن آموزش با ارتقای کیفی آن همراه نبود. برعکس، به معنای برخورداری از آموزش پایین‌تر در قبال پرداخت پول بود. با این همه سهم بخش غیردولتی در آموزش در ایران در سال‌های بعد بیشتر شد و خود این امر یکی از دلایل رکود کیفی بیشتر علوم انسانی در دانشگاه بود.

تحول دیگری که بر علوم انسانی تأثیر داشت، رشد تقاضا برای آموزش عالی بود که در اثر ازدیاد جمعیت و نیز مهاجرت گسترده از روستا به شهر پس از انقلاب افزایش یافته بود. رشد فضاهای آموزشی در پاسخ به نیاز روزافزون به دانشگاه‌های بیشتر یکی از مهم‌ترین اقداماتی بود که دولت می‌بایست پاسخگوی آن باشد. گسترش و رشد روزافزون دانشگاه آزاد اسلامی با ده‌ها شعبه در بسیاری از شهرستان‌های کوچک و دورافتاده در پاسخ به همین نیاز صورت گرفت. با این حال رشد فضاهای آموزشی تنها برای رفع نیاز به وجود آنها صورت نگرفت. تمدید مدت آموزش دانشگاهی برای کاستن از بار تقاضاهای شغلی نیز مزید بر علت بود و برای دولتی که با فشار روزافزون جوانان فاقد مدرک دانشگاهی و فارغ‌التحصیلان بیکار مواجه بود، اهمیت زیادی داشت. تحولات فوق، یعنی پولی شدن و کالایی شدن آموزش، گسترش تقاضا برای آموزش عالی و در نتیجه رشد فضاهای آموزشی، و نهایتاً جایگزین شدن آموزش با اشتغال عواملی اند که بخشی از تحولات علوم انسانی در ایران بعد از جنگ را باید در آنها جست. دانشگاه آزاد در دوره بعد از جنگ به یکی از مهم‌ترین وزنه‌ها در آموزش عالی و نیز یارگیری‌های سیاسی تبدیل شد. بسیاری از جوانانی که نمی‌توانستند از سد کنکور سراسری بگذرند، این امکان را یافتند تا در یکی از ساختمان‌های (اغلب نیمه‌تمام) واحدهای دانشگاه آزاد که به تدریج بر تعداد رشته‌های علوم انسانی آن افزوده می‌شد، دوران تحصیل را بگذرانند و مدرک کارشناسی بگیرند. با اینکه رشد واحدهای آموزشی در دوره بعد از

جنگ دسترسی به آموزش دانشگاهی را برای بسیاری از مردم حتی در نقاط دورافتاده تسهیل کرد که به نوبه خود به تدریج تحولی فرهنگی را پدید آورد، اما توسعه فضاهای آموزشی به خودی خود تحول چشمگیری را در علوم انسانی باعث نشد. در واقع با رشد مراکز آموزشی نه تنها نظام آموزشی دانشگاهی تغییر چندانی نکرد، بلکه از جهات عدیده دچار افت کیفی شد. ویژگی‌های نظم آموزشی در ایران که سیطره مناسبات پدرسالار، سلسله مراتبی بودن، غیر انتقادی بودن، کهنگی مطالب، سیطره حفظ کردن، جزوه نویسی و رونویسی کردن، مطالعه ناکافی و مانند اینها از آن جمله‌اند، در نظام آموزشی غیردولتی هم دست بالا را داشت. از سوی دیگر رویکرد غالب بر نظام آموزشی ایران که بر اولویت رشته‌های فنی و طبیعی بر رشته‌های علوم انسانی مبتنی است، فقیر شدن علوم انسانی را در پی داشت. بورس‌های تحصیلی، بودجه‌های تحقیقاتی، فرصت‌های مطالعاتی و بسیاری از امتیازات معمولاً به رشته‌های غیر علوم انسانی تعلق می‌گرفتند. همچنین بیشتر رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را افرادی با سابقه آموزشی غیر علوم انسانی و اغلب دارای مدارک فنی و پزشکی تشکیل می‌دادند. افزون بر این، رشد فضاهای آموزشی با اینکه موجب اشتغال‌زایی شده بود، اما به معنای به‌کارگیری نیروهایی بود که در بسیاری موارد از توان کافی برای تدریس دروس دانشگاهی برخوردار نبودند. لذا آن بخش از تحولات فرهنگی که در اثر رشد فضاهای آموزشی ایجاد شد، در بیشتر اوقات نه هدف آگاهانه توسعه فضاهای آموزشی، بلکه پیامد ناخواسته توسعه فضاهای آموزشی در شهرستان‌ها بود. همچنین کالایی شدن و پولی شدن تدریجی آموزش به معنای بیرون آمدن آن از زیر سیطره ایدئولوژیک دولت نبود. برعکس، در اغلب موارد تبلیغات ایدئولوژیک و سیاسی، نظارت، سانسور، و کنترل سیاسی و فرهنگی فضاهای آموزشی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی غیر دولتی شدیدتر از فضاهای آموزشی دولتی بود. در مجموع، علوم انسانی در دوره پس از جنگ، بیش از آنکه شکوفا شود، گرفتار رکود بیشتر شد. از این روی شاید بتوان "رشد بدون توسعه" را در وصف رویکرد دولت به دانشگاه‌ها در این دوره به کار برد.

با اینکه نگاه غالب در میان دولتی‌ها در دوره پس از جنگ بی‌توجهی به علوم انسانی بود، اما برخی از تحولات اجتماعی در دوره پس از جنگ از جمله رشد نارضایتی‌های اجتماعی، افزایش آسیب‌های اجتماعی و جرائم، افزایش شورش‌ها و ناآرامی‌های شهری به ویژه در اوایل دهه ۷۰ شمسی و مانند اینها به تدریج اذهان را متوجه نیاز به علمی همچون جامعه‌شناسی کرد که از انقلاب فرهنگی به این سو مورد بی‌مهری واقع شده بودند و به طور ضمنی از جمله علوم متخاصم به حساب می‌آمدند. اما دولت سازندگی

^{۱۶} سروش، "غربیان و حسن و قبح شئون و اطوار آنان"، ۱۵.
^{۱۷} برای مثال داوری در میزگردی چنین گفت: "مسئله تهاجم فرهنگی گرچه به زمان ما اختصاص ندارد اما اکنون صورت حادثتری پیدا کرده است. اکنون کسانی تسلیم شدن در مقابل رسوم و عادات عالم متزلزل غرب را با تبادل اشتباه گرفته‌اند. اگر این غفلت فراگیر شود، چگونه می‌توان از مصونیت فرهنگی سخن گفت و از مواجهه و مقابله دم زد؟" ببینید "تهاجم فرهنگی و وضعیت تفکر در گفتگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر رضا داوری، دکتر کریم مجتهدی، و دکتر همایون همتی"، کیهان فرهنگی، سال ۹، شماره ۶ (شهریور ۱۳۷۱)، ۵-۱۶، نقل بر ۱۶.

به جای تقویت علوم انسانی در دانشگاه‌ها در صدد بر آمد تا نیاز خود به علوم انسانی را که آنقدرها هم نبود، با ایجاد برخی مراکز علمی خارج از دانشگاه (همچون مرکز مطالعات استراتژیک وابسته به نهاد ریاست جمهوری که در سال ۱۳۳۸ تأسیس شد)، تأمین کند. برخی از این مراکز در کنار محافل غیر دانشگاهی از جمله حلقهٔ کیان نقش مهمی در شکل‌گیری جریان اصلاح‌طلبی ایفا کردند.^{۱۸}

بی‌توجهی دولت به علوم انسانی دانشگاهی آنقدر آشکار بود که منتقدانی در خود دانشگاه هم داشت. از جمله حاتم قادری از اساتید نام‌دار علوم انسانی در مورد سیاست‌های دولت نسبت به دانشگاه چنین می‌گوید: یکی از مشکلات جامعهٔ ما این است که اصلاً جامعه‌ای جدی نیست. این کیفیت نه در ما وجود دارد، نه در استاد، نه در دانشجو، نه در نظام سیاسی... ما آدم‌هایی جدی نیستیم، شعارهایمان می‌تواند خیلی عرشی و متعالی باشد، ولی عمل‌مان خیلی کاریکاتوری و غیر جدی است. تخصص بسیار خوبی داریم که افکار و آمار و آرمان‌های خوب را بگیریم و به نحو بسیار بدی خراب کنیم تا هیچ‌کس نتواند راجع به آن صحبت کند.^{۱۹}

دوم خرداد و بهار علوم انسانی

رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ که در پی پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری رقم خورد، از بسیاری جهات بر سرنوشت علوم انسانی تأثیر داشت. محمد خاتمی با شعار "توسعهٔ سیاسی" به قدرت رسید که هدف آن رشد و تقویت جامعهٔ مدنی، گسترش آزادی بیان، افزایش مشارکت مردم در روندهای سیاسی و دموکراتیزه کردن بیشتر جامعه بود. تأکید خاتمی بر زنان و جوانان به عنوان دو ستون اصلی اصلاحات نویدبخش تحولاتی در ادارهٔ کشور بود که دانشگاه‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در دورهٔ اصلاحات به دنبال شکوفایی فضای سیاسی، فضای مردهٔ حاکم بر دانشگاه‌ها تا حد زیادی از میان رفت، سخت‌گیری بر پوشش دختران، مردانه بودن فضاهای آموزشی و کم بودن اساتید زن، تفکیک جنسیتی و کنترل فضای دانشگاه تا حدی متعادل شد و جای آن را فضایی زنده‌تر گرفت که در آن تشکل‌های دانشگاهی، فعالیت‌های انجمن‌ها و نشریات دانشجویی چشمگیر بود. رشد و گسترش مطبوعات و شکوفایی نشر کتاب، تا حدی

به رشد و شکوفایی علوم انسانی نیز منجر شد. در این دوره بسیاری از سخت‌گیری‌های دوران قبل از دانشگاه‌ها برچیده شد، گزینش‌های سیاسی و عقیدتی تا حد زیادی به حال تعلیق در آمد، کنفرانس‌های علمی رونق گرفت، و در مجموع فضای بحث و تبادل نظر در دانشگاه‌ها پدید آمد. حتی دولت اصلاحات تا بدانجا پیش رفت که به طور موقت انتخاب ریاست دانشگاه‌ها را به خود دانشگاه‌ها تفویض کرد؛ کاری که سابقه نداشت. نشر کتب دانشگاهی و غیر دانشگاهی در زمینهٔ علوم انسانی و از میان برداشته شدن نسبی سانسور راه را برای شکوفایی علوم انسانی فراهم کرد.^{۲۰} راه اندازی نمایشگاه مطبوعات و پرونق شدن نمایشگاه کتاب به عنوان فضایی نه فقط برای داد و ستد تجاری بلکه برای تبادل افکار از دستاوردهای این دوره بود. با اینکه در این دوره نیز تعداد بسیاری از نشریات و روزنامه‌ها همچون جامعه، توس، نشاط، صبح امروز، عصر آزادگان، خرداد، نوروز، حیات نو، بنیان، آفتاب، شرق، راه نو و بسیاری دیگر توقیف و دادگاهی شدند^{۲۱} و جناح محافظه‌کار به انحای مختلف راه را بر اصلاح‌طلبان سد می‌کرد، اما رویکرد دولت اصلاحات به دانشگاه در شکوفایی علوم انسانی تأثیر زیادی داشت.

یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت اصلاحات ایجاد رشته‌های جدید در علوم انسانی از جمله مطالعات زنان و مطالعات فرهنگی بود. با اینکه هر دوی این رشته‌ها پس از دولت اصلاحات و غلبهٔ محافظه‌کاران یا برچیده شدند یا محتوای آنها از درون تغییر کرد، اما این اقدام تحول مهمی در راستای به رسمیت شناختن زنان و نیز تحولات اجتماعی - فرهنگی‌ای بود که پس از جنگ شدت گرفته بودند. تأسیس مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها به عنوان پایگاهی فکری برای طراحی سیاست خارجی از دیگر تحولات این دوره بود. این اقدام گام مهمی برای بهبود جایگاه ایران در جهان به شمار می‌آمد که با استقبال گستردهٔ جهانی روبرو شد. در پی این اقدام سازمان ملل سال ۲۰۰۱ را به پیشنهاد خاتمی به عنوان "سال گفتگوی تمدن‌ها" برگزید. اما این مرکز نیز با به قدرت رسیدن محافظه‌کاران برچیده شد و ایدهٔ گفتگوی تمدن‌ها جای خود را به رویکردی تخصصی نسبت به غرب داد که بر مبانی غرب‌ستیزی دهه‌های پیش استوار بود.

^{۱۸} در مورد "سودای تغییر آگاهانه" در حلقهٔ کیان بنگرید به مطلب مصطفی رخ‌صفت صاحب امتیاز نشریهٔ کیان به تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۱۰ به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد سروش درلینک زیر: <http://www.soroushmlilad.com>

^{۱۹} مجتهد شبستری و اسعدی، بررسی وضعیت نشر در زمینهٔ علوم انسانی، ۵۵. ^{۲۰} در مورد سیاست نشر در این دوره بنگرید به: رامین کریمیان، "نشر کتاب: راه ناتمام اصلاحات"، ۲۹-۴۳.

^{۲۱} در مورد وضع مطبوعات و سرنوشت نشریات توقیف شده ببینید فراهانی، اسناد و پرونده‌های مطبوعاتی ایران، سال‌های ۷۹-۱۳۷۰. ^{۲۲} از مهم‌ترین آنها موج اول و دوم طرح ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، بنگرید: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲). ^{۲۳} Ali Rezaei, "Last Efforts of Iran's Reformists," *Middle East Report*, no. 226 (spring 2003), 40-46.

همچنین در دولت خاتمی برای نخستین بار نظرسنجی و افکارسنجی برای اندازه‌گیری و اطلاع از افکار عمومی در موضوعات مختلف برای پیش‌بینی تحولات اجتماعی و سیاسی صورت گرفت.^{۲۲} این تحول که تا حدی ریشه در نگرانی حکومت از ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی پیشین داشت، در عین حال به معنای اقبال به علوم انسانی و اهمیت یافتن وجود آنها برای ثبات سیاسی و اجتماعی شد. اما مؤسسات نظرسنجی و افکارسنجی (همچون مؤسسه آینده) از سوی محافظه‌کاران متهم به جاسوسی شدند و بسیاری از اعضای آنها دستگیر و به حبس محکوم شدند.^{۲۳} در گام بعدی، نظرسنجی فی‌نفسه از سوی محافظه‌کاران به تلاش برای براندازی نرم تعبیر شد.

اسلامی کردن علوم انسانی

در سال ۱۳۸۶، محمدمهدی زاهدی، وزیر علوم دولت نهم در نشستی با آیت الله مصباح‌زادی از برنامه‌ریزی برای اسلامی کردن دانشگاه طی ۵ سال آینده خبر داد و اظهار امیدواری کرد که "با برنامه ریزی‌های منسجم به جایی برسیم که هنگام ورود به دانشگاه حس کنیم به یک دانشگاه اسلامی قدم گذاشته‌ایم." محمود احمدی‌نژاد خود در صف مقدم این پروژه قرار داشت. او و حامیان از آغاز دولت نهم صراحتاً از لزوم تصفیه اساتید سکولار، لیبرال و مارکسیست سخن گفتند. نخستین جرقه‌ها در شهریور سال ۸۵، یکسال پس از به قدرت رسیدن محمود احمدی‌نژاد زده شد؛ هنگامی که رئیس دولت نهم در جمع گروهی از دانشجویان، نظام آموزشی ایران را به "صد و پنجاه سال حاکمیت سکولاریسم" متهم کرد و از دانشجویان خواست برای تغییر نظام آموزشی همکاری کنند.^{۲۴}

مقدمات این برنامه پیشتر از سوی رهبر ایران آماده شده بود. این موج جدید به دنبال وقایع ۱۸ تیر ۱۳۷۸ شکل گرفت که طی آن دانشجویان به توقیف روزنامه سلام اعتراض کردند و با مقابله نیروهای امنیتی اطلاعاتی و ورود آنها به کوی دانشگاه تهران و ضرب و شتم و دستگیری و کشتن تعدادی از دانشجویان ادامه یافت. محافظه‌کاران که از مدت‌ها پیش کینه جنبش دانشجویی را به دلیل تأثیر فراوان آن در شکل‌گیری و تداوم اصلاحات به دل داشتند، وقایع ۱۸ تیر را بهانه‌ای قرار دادند برای سرکوب دانشگاه، حمله به تشکل‌های دانشجویی و سپس اسلامی کردن علوم انسانی.

بدین ترتیب از اواخر دهه هفتاد رهبر ایران برنامه حمله به علوم انسانی را کلید زد و متولیان امر را به مقابله با آن علوم فرا خواند.^{۲۵} با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، اسلامی کردن علوم انسانی صورت اجرایی به خود گرفت. در دوره نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، تعدادی از اساتید دانشگاه‌ها اخراج و بازنشسته شدند، گزینش‌های سیاسی - عقیدتی از نو برقرار شد، و تفکیک جنسیتی فضاهای آموزشی،^{۲۶} سهمیه‌بندی جنسیتی و بومی‌گزینی دانشجویان دختر برای جلوگیری از اقامت دختران دانشجو در شهرهای غیر محل سکونت خود، حذف ۱۳ رشته علوم انسانی از کنکور سراسری دانشگاه‌ها،^{۲۷} جلوگیری از ورود دانشجویان متعلق به اقلیت‌های مذهبی، گسترش نظارت بر دانشگاه‌ها با تقویت حراست، بسیج دانشجویی، راه‌اندازی بسیج اساتید، برچیدن تشکل‌های دانشجویی مثل دفتر تحکیم وحدت، توقیف نشریات دانشجویی و اقدامات دیگر برای کنترل بر فعالیت‌های دانشجویی در دستور کار قرار گرفت.

دادگاه‌های نمایشی: محاکمه علوم انسانی

به رغم اقدامات فوق که در دور نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۸۸) انجام شد، این انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و اعتراضات پس از آن موسوم به جنبش سبز بود که به بروز حملات بی‌سابقه به علوم انسانی منجر شد. در کنار حمله به کوی دانشگاه تهران در شب ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و ضرب و شتم دانشجویان، کشتن و شکنجه آنها، در دادگاه‌های نمایشی سران اصلاحات موسوم به دادگاه‌های "رسیدگی به جرایم انتخاباتی متهمان" که در شهریور ۱۳۸۸ برگزار شد، کیفرخواستی علیه علوم انسانی صادر شد. این کیفرخواست از سوی دادستانی تهران قرائت شد و در آن جامعه‌شناسی، فلسفه و رشته‌های وابسته به آنها مورد حمله قرار گرفته بودند. این کیفرخواست در کنار محکوم کردن ده‌ها فعال سیاسی، مدنی، روزنامه‌نگار و متهم کردن آنها به جاسوسی، انقلاب مخملی و وابستگی به بیگانگان، نظریه‌پردازی همچون ماکس وبر را نیز محکوم کرده و یورگن هابرماس، و جان کین را به عنوان کسانی که آرای ایشان زمینه‌ساز "انقلاب مخملی" در ایران بوده، در جایگاه اتهام قرار داد. با اینکه رهبران ایرانی در مقاطعی علوم انسانی را "علوم ذاتا مسموم"^{۲۸} خوانده بودند، اما این نخستین‌بار بود که علوم انسانی این چنین مورد

^{۲۴} روز آن‌لاین، پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۹۰.

www.roozonline.com/persian/.../1-1ee7307b4b.htm

^{۲۵} برای مثال بنگرید به سخنان رهبر در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، به تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۹؛ در دیدار با اعضای انجمن اهل قلم، به تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۷؛ در دیدار با جمعی از استادان دانشگاه های سراسر کشور، به تاریخ ۱۳۸۲/۸/۸؛ در دیدار با هیأت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی، به تاریخ ۸۳/۴/۱؛ در دیدار با جوانان، اساتید، معلمان و

دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان، به تاریخ ۱۳۸۳/۴/۱۷؛ و در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها به تاریخ ۱۳۸۳/۹/۲۶.

^{۲۶} اعتماد، شماره ۲۲۵۲ (۱۴ شهریور ۱۳۹۰)، ۱۳.

^{۲۷} اعتماد، شماره ۲۲۲۹ (۱۵ مرداد ۱۳۹۰)، ۱.

^{۲۸} اظهارات رهبر ایران در دیدار با طلاب، فضلا، و اساتید حوزه علمیه قم، به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۲۹.

<http://www.icih.ir/fa>

هستند که مبنایش مادی‌گری است، مبنایش حیوان‌انگاشتن انسان است، عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است. خوب، این علوم انسانی را ترجمه کنیم، آنچه را که غربی‌ها گفتند و نوشتند، عیناً ما همان را بیاوریم به جوان خودمان تعلیم بدهیم، در واقع شکاکیت و تردید و بی‌اعتقادی به مبانی الهی و اسلامی و ارزش‌های خودمان را در قالب‌های درسی به جوان‌ها منتقل کنیم؛ این چیز خیلی مطلوبی نیست. این از جمله چیزهایی است که بایستی مورد توجه قرار بگیرد؛ هم در مجموعه‌های دولتی مثل وزارت علوم، هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی، هم در هر مرکز تصمیم‌گیری که در اینجا وجود دارد؛ اعم از خود دانشگاه‌ها و بیرون دانشگاه‌ها.^{۲۹}

حمله قرار میگرفت. در طی همین دادگاه‌ها بود که اظهارات اعتراف‌گونه سعید حجاریان از زبان یکی دیگر از متهمان قرائت شد. حجاریان که مهم‌ترین نظریه‌پرداز اصلاحات نام گرفته است، در اسفند ۱۳۷۹ توسط عوامل محافظه‌کار ترور شد و از آن پس نیمه‌فلج بوده و به سختی قادر به سخن گفتن بوده است. اظهارات حجاریان که مشخص بود تحت فشار و شکنجه از او اخذ شده، با کیفرخواست دادستانی علیه علوم انسانی هم‌پوشانی داشت. در شهریور ۱۳۸۸ سعید حجاریان درحالی که به سختی می‌توانست حرف بزند، یک بار دیگر در برابر دوربین تلویزیونی صدا و سیما حکومتی و ادار شد علوم انسانی را محکوم و نقش خود را در توریزه کردن جریان اصلاح‌طلبی زیر سؤال ببرد. برگزاری این دادگاه‌ها و اعترافات تلویزیونی خشم زیادی را در افکار عمومی برانگیخت، اما مشخص شد که مقدمه‌چینی‌ای برای یک برنامه گسترده‌تر است: چند روز پس از "اظهارات" سعید حجاریان در دادگاه، رهبر ایران در سخنانی نسبت به گسترش علوم انسانی در دانشگاه‌ها این‌گونه اظهار نگرانی کرد:

طبق آنچه که به ما گزارش دادند، در بین این مجموعه عظیم دانشجویی کشور که حدود سه میلیون و نیم مثلاً دانشجوی دولتی و آزاد و پیام نور و بقیه دانشگاه‌های کشور داریم، حدود دو میلیون اینها دانشجویان علوم انسانی‌اند. این به یک صورت، انسان را نگران می‌کند. ما در زمینه علوم انسانی، کار بومی، تحقیقات اسلامی چقدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه‌های علوم انسانی مگر چقدر داریم؟ استاد مبرزی که معتقد به جهان‌بینی اسلامی باشد و بخواهد جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا مدیریت یا غیره درس بدهد، مگر چقدر داریم، که این همه دانشجوی برای این رشته‌ها می‌گیریم؟ این نگران‌کننده است. بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی

این اقدامات با اعمال سانسور شدیدتر در بازار نشر، اخراج، دستگیری و زندانی کردن اساتید و دانشجویان منتقد، توقیف گسترده مطبوعات و دستگیری روزنامه‌نگاران همراه شد. همچنین کنترل و نظارت بر اینترنت شدت گرفت و به پایین آمدن سرعت اینترنت، فیلترکردن و مسدود کردن صدها پایگاه اینترنتی داخلی و خارجی و دستگیری بسیاری از وبلاگ‌نویسان، طراحان سایت‌ها و غیره و محکوم کردن جرم‌های امنیتی منجر شد. دولت که اینترنت و دسترسی به اخبار و اطلاعات را مغایر امنیت خود تلقی می‌کند طرح ملی کردن اینترنت را در دستورکار

مبانی اسلامی مطرح می‌شود و این لذت از خدمت در فرهنگ اسلام کف اخلاق است و ارزش‌های انسانیت تازه از اینجا آغاز می‌شود. وی با بیان اینکه متأسفانه این مبانی را از دست داده‌ایم و نوکری فریود و امثال او را کرده‌ایم، گفت: باید در این بخش تحولی ایجاد کنیم، نه اینکه در این سی‌سال کاری انجام نشده است، اما کار یک گروه، فرد یا وزارتخانه نیست، بلکه کل نظام باید با عزم جدی برای تغییر علوم و حرکت به سمت اسلامی شدن آن تلاش کنند. اساتیدان مکتب‌روان‌شناسی از چند منبع تغذیه می‌شوند. تا به تدریس روان‌شناسی در دانشگاه‌ها پردازند. وی خاطرنشان کرد: بر اساس فرمایش مقام معظم رهبری روان‌شناسی یکی از علوم بوده که دارای پایه‌های ضداسلامی است.^{۳۰} ببینید:

<http://www.hawzah.net/fa/newsview.html?NewsID=90154>

نیز بنگرید به سخنان عزیز جعفری فرمانده سپاه در دیدار با برخی از

^{۲۹} در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها به تاریخ ۸ شهریور ۱۳۸۸. <http://www.icih.ir/fa>

^{۳۰} مرکز آمار: ۸۵ درصد مردم ایران دسترسی به اینترنت ندارند. www.rahesabz.net/story/47257/

^{۳۱} <http://speedtest.net/global.php#0,2011>

^{۳۲} مسعود فراستخواه، نسرین نورشاهی، و حسین سمیعی، "آموزش"، گزارش وضعیت اجتماعی ایران، ۱۳۸۰-۸۸ (تهران: مؤسسه رحمان، ۱۳۹۰)، ۶۴-۶۵.

^{۳۳} مصباح یزدی در پاییز ۱۳۹۰ درکنگره‌ای که در تهران در مورد اسلامی کردن علوم انسانی برگزار شد، گفت: "عالی‌ترین نقطه‌ای که در مکتب روان‌شناسی عالم مطرح است، آن مرحله‌ای است که انسان از خدمت به دیگران لذت می‌برد در حالی که اوج انسان‌شناسی تنها در

داده است. براساس آمار اعلام شده از سوی مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰، ۸۵ درصد مردم ایران اینترنت ندارند. از کل ۷۴٫۸ میلیون نفر جمعیت کشور، ۱۱ میلیون نفر کاربر اینترنت بوده‌اند. نتایج طرح آمارگیری از کاربران اینترنت در سال ۱۳۸۹ نشان می‌دهد، از مجموع ۲۰،۳ میلیون خانوار کشور، ۴،۳ میلیون خانوار (۲۱،۴ درصد)، در خانه به اینترنت دسترسی داشته‌اند. این سهم برای خانوارهای شهری کشور ۲۷،۳ درصد و برای خانوارهای روستایی کشور ۴،۹ درصد بوده است.^{۳۰} همچنین ایران از نظر امکانات فن‌آوری اطلاعات در میان ۱۸۵ کشور، در رتبه ۱۷۰ در آلود کردن و ۱۷۶ در دانلود کردن قرار دارد.^{۳۱}

علوم انسانی رسمی یکی از بدترین دوران خود را می‌گذراند. به اعتقاد کارشناسان آموزشی و آموزش عالی در دهه ۱۳۸۰، عوامل ساختاری و سیاسی در

فراقستان عقب است. مهمتر آنکه آموزش عالی ما فاصله زیادی با شاخص‌های کیفی دارد. شاخص دانشجو نسبت به هیأت علمی در بخش غیر دولتی اصلاً قابل قبول نیست... ریاست دانشگاه در ایران پستی سیاسی است... آموزش علوم انسانی و اجتماعی و فعالیت یاددهی و یادگیری در آن با انواع مشکلات ایدئولوژیک مواجه است. با وجود حضور بیشتر دختران در آموزش عالی، در قیاس با ۱۴ کشور منطقه وضعیت ایران از نظر درصد اساتید زن از کل استادان نامطلوب است.^{۳۲}

کالایی شدن و گران شدن آموزش و غیر دولتی شدن آن که پس از جنگ تا کنون همواره ادامه داشته است، از دیگر عوامل رکود در علوم انسانی محسوب می‌شود. در سال‌های اخیر تحصیل در مقاطع بالای رشته‌های علوم انسانی عملاً نیازمند برخورداری از توان اقتصادی بالا بوده است. با توجه به اینکه اشتغال فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در قیاس با دیگر رشته‌ها (به دلیل محدود شدن بیشتر مشاغل همچون روزنامه‌نگاری و پژوهش) به مراتب دشوارتر از گذشته شده است، در نتیجه انتظار بر این است که چنانچه این روند ادامه پیدا کند، در سال‌های آتی تنها کسانی به علوم انسانی روی آورند که از پشتوانه‌های معیشتی و تأمین‌ی لازم برخوردار باشند.

با این حال به نظر می‌رسد موج حمله اخیر به علوم انسانی به دلیل فقدان پشتوانه‌های فکری و نظری و نیز امتناع و عدم همراهی اغلب دانشگاهیان و روشنفکران با آن، بیش از آنکه اسلامی کردن علوم انسانی را مد نظر داشته باشد، رکود بیشتر دانشگاه، نشر کتاب و رشد افکار انتقادی، گسترش آگاهی، بحث و گفتگو را هدف گرفته است. از همین روی بر خلاف انقلاب فرهنگی، دیگر نه بر بنیان‌های فکری، بلکه بر حمایت و همراهی روحانیون محافظه‌کاری همچون مصباح یزدی و جلوداری فرماندهان سپاه پیش می‌رود.^{۳۳}

ایران به تحقق کامل حقوق اولیه انسانی در آموزش لطمه زده است. کسانی به دلیل تفاوت‌های قومی و مذهبی، و سیاسی و ایدئولوژیک از تحصیلات مورد انتظار محروم شده‌اند. نابرابری‌های مناطق محروم حاشیه‌ای کشور از حیث کتاب درسی متناسب با فرهنگ محلی و آموزش زبان مادری، ممنوعیت‌های تحصیلی بهائیان، و نیز ستاره‌دار کردن دانشجویان از جمله شواهد این مدعا هستند... آموزش عالی در ایران به رغم رشد کمی، هنوز از اکثر کشورهای منطقه نظیر عربستان سعودی، اردن، ترکیه، مصر، تونس و

روحانیون در دی‌ماه ۱۳۹۰ در قم: "محضر حضرت آیت الله مصباح یزدی بودیم، دست نیاز به سمت ایشان دراز کردیم که ما را کمک کنند و دانشگاه امام حسین (ع) سپاه را در خصوص تحول علوم انسانی یاری دهند... علوم انسانی دانشگاهی ما غربی است و باید اصلاح شود. این نیاز امروز انقلاب اسلامی است و باید مشکل فوق مرتفع شود." در وبسایت کلمه، ۱۳۹۰/۱۰/۱۷؛ همچنین در دیدار فرمانده سپاه با آیت الله جوادی آملی، این مرجع در مورد اسلامی کردن علوم انسانی توصیه کرد: "اگر دستور بر این است که سپاه گذشته از کارهای نظامی کارهای دیگر را هم انجام بدهد، باید خودکفا باشد، وامدار نباشد؛ یعنی مراکز داشته باشد فرهنگی، علمی، سیاسی، امنیتی که از خود با جوهره سپاه محقق‌پروراند... اگر سپاه قصد دخالت دارد باید ورود کند در معارف دین..." کلمه، ۱۳۹۰/۱۰/۱۶. ببینید:

<http://www.kalame.com/1390/10/17/klm-85676/>

<http://www.kalame.com/1390/10/16/klm-85604/>

^{۳۲} برای اطلاع از برخی از دیدگاه‌های انتقادی اساتید و صاحب‌نظرانی همچون عماد افروغ که خود عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است، رضادآوری اردکانی، تقی آزاد ارمکی، حمیدرضا آیت‌اللهی رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، علی پایا، جعفر توفیقی، و غیره بنگرید به: <http://www.ich.ir/fa/archives/243>

برای آگاهی از دیدگاه‌های مسعود فراسنخواه بنگرید به مصاحبه با خبرگزاری آفتاب به تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۹، با عنوان "علم در سلطه و استعمار سیستم است"، در آفتاب نیوز:

<http://aftabnews.ir/vdcg7t9q7ak9z74.rpra.html>

بسیاری از روشنفکران، اساتید دانشگاه و دانشجویان به صورت فردی و جمعی این طرح اعتراض کرده و آن را مورد انتقاد قرار داده‌اند.^{۳۴} در مهر ماه ۱۳۹۰ در کنار تجمع هزاران‌ها تن از دانشجویان کشور در اعتراض به سیاست‌های دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت نیز با انتشار بیانیه‌ای خاطر نشان کرد که جامعه دانشجویی ایران در "تمامی عرصه‌های زندگی" به مقاومت در برابر پروژه‌های "سیطره‌جویانه" تمامیت‌خواهان دست زده است. این بیانیه که به مناسبت آغاز سال تحصیلی منتشر می‌شد همچنین در طبقه‌بندی فشارهای فزاینده دولت به دانشگاه به پروژه اسلامی کردن دانشگاه‌ها، تغییر سرفصل‌ها و حذف رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی، سهمیه‌بندی در رشته‌های مختلف با هدف کاهش تعداد دانشجویان دختر، تفکیک جنسیتی در کلاس‌ها و همچنین تدوین آیین‌نامه‌های انضباطی جدید برای افزایش محدودیت‌های دانشجویان در محیط دانشگاه اشاره و اعتراض شده بود. این شکل دانشجویی در اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ نیز با انتشار بیانیه‌ای به مناسبت سالگرد انقلاب فرهنگی از سنگینی همیشگی "سایه استبداد" بر سر دانشگاه سخن گفت و در انتقاد از فشارهای دولت محمود احمدی‌نژاد به دانشگاهیان تصریح کرد: "تاسف‌انگیز اینکه در حال حاضر در یکی از بدترین و خردسوزترین دوران به سر می‌بریم. شرایطی بر دانشگاه‌ها حاکم شده است که نامیدن انقلاب فرهنگی دوم" سزاوار آن است." سال ۱۳۹۰ شاهد تجمع‌های اعتراضی دانشجویان در دانشگاه‌های امیرکبیر، زنجان، کردستان، دانشگاه شهرکرد و دانشگاه یزد در اعتراض به سیاست‌های دولت نسبت به دانشگاه بود.^{۳۵} همچنین در تابستان ۱۳۹۰، ۹ استاد دانشگاه علم و صنعت تهران به رئیس مجلس جمهوری اسلامی نامه‌ای نوشتند تا به محدود بودن ظرفیت پذیرش دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها اعتراض کنند.

به قدرت رسیدن محافظه‌کاران و سیطره روزافزون آنها بر جامعه و دانشگاه، دور تازه‌ای از رکود را برای علوم انسانی دانشگاهی رقم زد. این مرحله جدید هم به انقلاب فرهنگی دوم و اسلامی کردن علوم انسانی موسوم است. با اینکه انقلاب فرهنگی دوم در لفظ و محتوا شباهت‌های زیادی به انقلاب فرهنگی اول دارد، اما تفاوت‌های عمیقی نیز میان این دو وجود دارد. از جمله اینکه بر خلاف انقلاب فرهنگی اول، موج نخست اسلامی کردن دانشگاه‌ها به هیچ رو از همراهی روشنفکران و برخی از دانشگاهیان

برخوردار نیست و فاقد مشروعیت سیاسی گسترده است. همچنین اگر انقلاب فرهنگی اول بر حرکت بزرگتر و فراگیرتر انقلاب ایران تکیه داشت و از آن تغذیه می‌شد؛ اسلامی کردن علوم انسانی بر بستر سرکوب‌های جامعه و نگرانی حکومت از گسترش نارضایتی به ویژه در میان طبقات متوسط تحصیل کرده و دانشگاهیان و قرار گرفتن در زیر فشار مطالبات روزافزونی قرار دارد که نخست در دوم خرداد بیانی سیاسی - اجتماعی به خود گرفت و پس از آن با قوت بیشتری در جنبش سبز آشکار شد. بنابراین با اینکه در این برنامه حکومت تلاش داشته است تا شرایط را به روزهای نخست انقلاب تشبیه کند و با این تشبیه، صداها را مخالف را هرچه بیشتر سرکوب سازد، اما میان این دو وضعیت همچنان که گذشت، تفاوت‌های زیادی هست. تمایز زیربنایی میان این دو را می‌توان با استفاده از صورت‌بندی والتر بنیامین از دو نوع خشونت توضیح داد: او معتقد است خشونت انقلابی خشونتی برساننده است که به لحاظ ابتداء بر پشتوانه توده‌ای، از خشونت دولت و دستگاه حاکمه که خشونتی برساخته است، متمایز می‌شود. به همین منوال انقلاب فرهنگی اول نیز بر بستر خشونت برساننده انقلابی استوار بود؛ در حالی که اسلامی کردن علوم انسانی بر خشونتی برساخته و بی‌بهره از اراده عمومی متکی است.^{۳۶} با اینکه هر دو نوع خشونت جای دفاع ندارد، اما روشن است که خشونتی که بر پشتوانه مردمی قرار دارد، با خشونتی که از آن بی‌بهره است، پیامدهای متفاوتی دارد.

غیر رسمی شدن علوم انسانی

یکی از پیامدهای حمله به علوم انسانی و پیاده کردن برنامه اسلامی کردن علوم انسانی این بوده که دانشگاه به عنوان نهاد رسمی متولی علوم انسانی بار دیگر زیر سؤال رفته است. همچون موج اول انقلاب فرهنگی، در این موج نیز علوم انسانی متمایل به گریز از سیطره دولت و مهاجرت به بیرون از دانشگاه بوده‌اند. اما از آنجا که بر خلاف سال‌های نخست پس از انقلاب، در بیرون از دانشگاه‌ها فضای نسبی و حداقلی برای فعالیت‌های فکری وجود داشت، در سال‌های اخیر این امکان نیز تا حد

^{۳۴} روز آنلاین، پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۹۰.

www.roozonline.com/persian/.../1ee7307b4b.htm

^{۳۵} Walter Benjamin, *Reflections: Essays, Aphorisms,*

Autobiographical Writings, ed. Peter Demetz (New York: Schocken Press, 1978), 277-300.

^{۳۶} به نقل از امید مهرگان در "دیباچه‌ای بر جزوه‌های گام نو"، جزوه‌های گام نو (تهران: گام نو، ۱۳۸۸).

زیادی از دست رفته است. لذا اسلامی کردن علوم انسانی تا حد زیادی به غیر رسمی شدن این علوم نیز انجامیده است که به ویژه پس از انتخابات خرداد ۸۸ روندی پرشتاب داشته است. برچیده شدن برخی از رشته‌های علوم انسانی و شدت گرفتن سانسور و نظارت از یکسو و تشنگی جامعه برای آگاهی بیشتر از سوی دیگر، رشد محافل غیر رسمی، سامیزدات و ادبیات زیرزمینی علوم انسانی و گسترش چاپ مجازی و زیرزمینی کتب، تألیفات، ترجمه‌ها و نشریات را به همراه داشته است. در چند سال اخیر در ایران رشد نشریات الکترونیک و زیرزمینی همچون سرپیچ، رخداد، و اتفاق از این روند حکایت دارد. رشد این نشریات تا حدی یادآور ادبیات و نشریات زیرزمینی اوایل انقلاب است؛ با این تفاوت که برخی از آنها در فضای مجازی منتشر می‌شوند. جزوهای شدن، قطعه قطعه شدن، زیرزمینی شدن و غیر رسمی شدن حتی به بازار رسمی چاپ نشر علوم انسانی نیز سرایت کرده است و نشان‌دهنده "وضعیتی اضطراری" است که در فضاهای سیاسی خاص همچون کمون پاریس، و انقلاب ایران دیده می‌شد.^{۳۷} طبعاً در این وضعیت، طرح بحث و گفتگو در فضای عمومی رخت می‌بندد و به منزوی شدن و منفرد شدن (اتمیزه) هر چه بیشتر تفکر و تحقیق منجر می‌شود.

غیر رسمی شدن بخشی از علوم انسانی در سال‌های اخیر با عدم اقبال عمومی به مطالعه آثار علوم انسانی همراه بوده است که در سال‌های اخیر به دلیل عدم وجود حمایت دولت از ناشران، بدتر شدن وضعیت معیشتی و به دنبال آن گران شدن کالاها و خدمات فرهنگی، و نیز سرخوردگی عمومی از سیاست و حوزه عمومی شدت گرفته است. فعالیت‌های فرهنگی از جمله جلسات بحث عمومی و انتشار کتب علوم انسانی از همیشه بی‌رونتر شده است. بسیاری از محافل علوم انسانی از جمله مراکز و انجمن‌های فکری و ادبی منحل شده یا زیر فشار دولت و دستگاه‌های امنیتی از فعالیت بازمانده‌اند و بسیاری از ناشرین کتب علوم انسانی به دلیل قطع کمک‌های دولتی و بازار کساد

نشر به آستانه ورشکستگی رسیده‌اند.^{۳۸} برخی از آنها به چاپ کتب با تیراژهای پایین‌تر و نیز نشر کتاب‌هایی روی آورده‌اند که با تقاضای محدود بازار هماهنگ باشد. در مجموع "مقوله نشر، توزیع، فروش، و خوانش کتاب در ایران به طرز مایوس‌کننده‌ای در مضمیق است"^{۳۹} وزارت ارشاد در دولت احمدی‌نژاد حوزه نشر را به راکدترین وضعیت رساند و تا آنجا پیش رفت که حتی برخی از ناشرین به براندازی نرم متهم شدند.^{۴۰}

حاصل این وضعیت کوچ بسیاری از دست‌اندرکاران علوم انسانی به دیگر حوزه‌های فعالیت حرفه‌ای و معیشتی بوده است. این مسأله در کنار مهاجرت و ترک اجباری بسیاری از متخصصین و تحصیلکرده‌ها رکود قابل توجه علوم انسانی را در پی داشته است.

علمی برای رهایی

هرچه از ابتدای انقلاب می‌گذشت، وقوف بر اهمیت استقلال علوم انسانی شدت بیشتری گرفت و علوم انسانی به ویژه در خارج از دانشگاه با کسب استقلال بیشتر از دولت به چالش بیشتر با حاکمیت اقتدارگرا روی آورد. بر بستر همین تقابل می‌توان رویکردهای علوم انسانی در ایران و رواج برخی از پارادایم‌های آن را تحلیل کرد. پیشتر از رشد گرایش به لیبرالیسم در میان صاحب‌نظران به ویژه در دهه ۶۰ یاد شد. در همان زمان بخشی از جامعه علمی ایران به ویژه در دهه‌های ۶۰ و هفتاد به فلسفه تحلیلی و پوزیتیویسم منطقی روی آوردند که خود تا حدی واکنشی به انقلابی‌گری، علم‌گریزی غالب بر سیاست از یک سو و اسلامی شدن و سیطره فرهنگ فقهی بر اجتماع و فرهنگ بود. رویکرد حاکم بر سیاست در اوایل انقلاب که به ویژه در جایگزین کردن متخصصین با متعهدین نمود بارز داشت، به همراه انقلاب فرهنگی که به اخراج، بازنشستگی و مهاجرت بسیاری از متخصصین منجر شده بود، به تدریج در میان جامعه علمی واکنش‌هایی را برانگیخت. واکنش فلسفه که از زمان انقلاب فرهنگی به سیاست ایدئولوژیک گرفتار آمده بود، با روی آوردن به نظریه‌های تحلیلی، ناخودآگاه اعتباری را کسب می‌کرد که دولت انقلابی، اسلام‌گرایی و فاشیسم فکری از آن ستانده بود. در همین دوره بود که به آثار کسانی مانند فرگه و کارناب. توجه خاصی مبذول شد.

اگرچه رویکردهای مدرنیستی به دلیل سیطره رویه‌های واپس‌گراانه اسلام‌گرا رویکرد غالب بر دیارتمان‌ها و رشته‌های علوم انسانی بوده‌اند، اما

^{۳۸} مردم سالاری، شماره ۲۸۰۲، مورخ ۱۳۹۰/۰۹/۲۲، در آدرس زیر: <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=122442>

^{۳۹} کامران فانی، "ما و دیگران"، آزما، سال ۱۲، شماره ۷۱، (تیر ۱۳۸۹)، ۱۴. در آدرس: www.ensani.ir/..20120327190533-3077-104.pdf

^{۴۰} "فهرست ناشران و نویسندگان برانداز هم اعلام شد" در این آدرس: www.ayandeneews.com/news/23473/

دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شاهد رشد پست‌مدرنیسم و نظریه‌های پست‌مدرنیستی هم بود. هر چند به نظر می‌آید رشد آرای پست‌مدرنیستی بیش از آنکه از دغدغه‌ای معرفتی برخاسته باشد، پیامد شکل‌گیری دیدگاهی انتقادی نسبت به سیاست‌های ایدئولوژیک دولت بود. با این همه رواج این رویکردها شمشیری دوله بود؛ زیرا با اینکه پست‌مدرنیسم "کلان‌روایت‌ها" و ایدئولوژی‌ها را نقد می‌کرد و به این ترتیب دولت را هدف می‌گرفت، اما از سوی دیگر به بی‌اعتبار شدن هر نوع گفتار و کنش رهایی‌بخش و خلع ید از هر نوع مشی انتقادی هم می‌شد.

در این دوره رویکردهای چپ و مارکسیستی و نومارکسیستی نیز به تدریج احیا شدند. چپ و نظریه‌های دست چپی که به دلیل سرکوب‌های دهه ۶۰ تا مدت‌ها در حاشیه قرار داشتند، از اواخر این دهه و به ویژه در دهه هفتاد با نظریه‌های انتقادی و غیر ایدئولوژیک به ویژه آرای مکتب فرانکفورت جایگزین شدند که عمدتاً توسط مراد فرهادپور و نشریه ارغنون نمایندگی می‌شد. پیدایش و رشد روندهای سرمایه‌داری و سبک زندگی مصرفی در ایران امروز در واقع علوم انسانی را از تقابل صرف با دولت به تقابل با بخش مهمی از اجتماع و رویه‌های فرهنگی نیز سوق داده است که آگاهانه و ناآگاهانه در تداوم وضعیت فعلی نقش دارد. به همین دلیل در سال‌های اخیر طیفی از نظریه‌پردازان فمینیست و نیز نظریه‌پردازان چپ جدید از جمله اسلاوی ژینک، ارنستو لاکلاو، و ژاک رانسیر در محافل فکری مورد توجه واقع شده‌اند.

یکی از پیامدهای انقلاب ایران چرخشی بود که در گفتارهای روشنفکری و به تبع آن علوم انسانی در مورد نسبت جامعه ایرانی با غرب و رابطه با "دیگری" غربی صورت گرفت. برای نسل‌های پس از انقلاب، "دیگری" غربی آنقدرها منشأ هراس نیست. لذا بر خلاف آل‌احمد که غرب را نمادی از اصلاحات شکست‌خورده، انتخابات فرمایشی و حاکم‌فرموده، دانشگاه و سیاست ورشکسته می‌دانست و از آن تبری می‌جست، نسل امروز غرب را مقصر اصلی ناکامی‌ها و نابسامانی‌های داخلی نمی‌داند. برای این نسل غرب همان‌قدر منبع علوم رهایی‌بخش است که خاستگاه استعمار و امپریالیسم نزد بسیاری از روشنفکران ایرانی انقلاب ایران حرکتی توده‌ای بود که به سیطره اسلام‌گرایی و اسلامی کردن و نابودی ظرفیت‌های رهایی‌بخش آن

تبدیل شد. مواجهه با این شکست و سرخوردگی حاصل از آن به تأمل در مبانی نظری و عملی آن و چرخش در جریانات فکری پس از انقلاب منجر شد. شکل‌گیری جامعه توده‌ای و ایدئولوژیک برآمده از انقلاب بسیاری را به تفکر انتقادی و پرسش از مبانی تفکر و رویه ایدئولوژیک سوق داد.

در حالی که علوم انسانی در دهه نخست انقلاب در اثر ضربه انقلاب فرهنگی در خود فرورفته بود، در دهه ۷۰ به تدریج از حالت تدافعی خارج شد و به چالش با اقتدار ایدئولوژیک حاکم روی آورد. در دهه ۸۰ و تا حدی به پشتوانه دولت اصلاحات علوم انسانی، به تدریج به سوی ایفای نقشی رهایی‌بخش حرکت کرد. پیامد این تحول، پیدایش نوع جدیدی از کنش سیاسی نیز بود. در حالی که انقلاب ۵۷ و سقوط پهلوی را رهبران و جوانانی شکل دادند که عمدتاً از پیشینه تحصیلی ریاضی و طبیعی، و دینی - حوزوی برخوردار بودند، رهبران فعلی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران و نیز بسیاری از جوانان فعال در آنها را دانشجویان و فارغ‌التحصیلان علوم انسانی و هنر تشکیل می‌دهند. حاصل آنکه در ایران بعد از انقلاب علوم انسانی به تدریج به سوی ایفای همان نقشی حرکت کرد که الهیات رهایی‌بخش در انقلاب ۵۷ ایران بر عهده داشت. این پرسش که علوم انسانی تا چه حد قادر به تداوم ایفای این نقش است، تا حد زیادی به ظرفیت و توان ایستادگی آن در برابر حملات امروز حکومت بستگی دارد.



MAZDA PUBLISHERS

Academic Publisher Since 1980

P.O. Box 2603, Costa Mesa, CA 92628 U.S.A.

Phone: (714)751-5252 ; Fax: (714)751-4805 ; e-mail: mazdapub@aol.com

Catalog: www.mazdapub.com



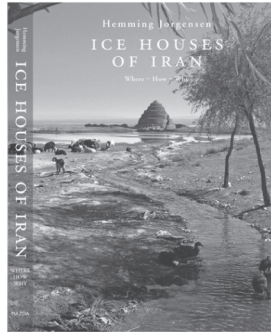
SELECTED NEW & RECENT TITLES

Ice Houses of Iran : *Where, How, Why.* Hemming Jorgensen

This volume traces the 2000-year history of ice houses in Iran [Persia] which gradually became obsolete with the advent of electricity and the introduction of the refrigerators to the households.

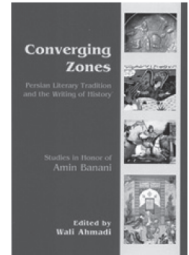
2012: xii+265pp., color illustrations, maps, charts, bibl., index.
ISBN: 978-1568592695 (cloth): \$75.00

Archaeology, Art & Architecture Series, No. 2



Converging Zones: Persian Literary Tradition and the Writing of History *Essays in Honor of Amin Banani* Edited by Wali Ahmadi

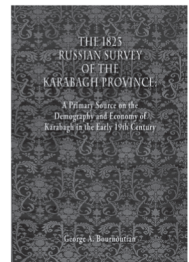
2012: xii+ 300pp., notes, bibl.
ISBN: 978-1568592831 (cloth): \$45.00



The 1823 Russian Survey of the Karabagh Province *A Primary Source on the Demography and Economy of Karabagh in the First Half of the 19th Century* George A. Bournoutian

2011: xvi+ 458pp., maps, notes, appendix, bibl., index.
ISBN: 978-1568591735 (paper): \$45.00

Second printing.



Iranian Performance Traditions William O. Beeman

This book deals with Iranian performance, particularly the traditional theatrical forms *ta'ziyeh* and *ruhozi*.

July 2011: ix+ 320pp., illustrations, glossary, bibl., index.
ISBN: 978-1568592169 (cloth): \$45.00
Performing Arts Series, No. 9



SELECTED FORTHCOMING TITLES

Women in the Shahnameh Djalal Khaleghi Motlagh

Edited by Nahid Pirnazar
Translated from German by Brigitte Neuenschwander

2012: xii+ 240pp., notes, bibl., index.
ISBN: 978-1568592787 (hard cover): \$45.00
Literature Series, No. 13

Licensed Fool The Damnable, Foul-Mouthed Obeyd-e Zakani Paul Sprachman

Illustrations by Ardeshir Mohassess
2012: xii+ 280pp., illus., notes, bibl., index
ISBN: 978-1568592510 (soft cover): \$35.00
Literature Series, No. 12

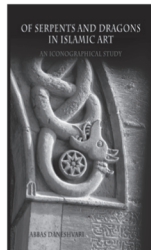
Afghanistan Encounters with Music and Friends Hiromi Lorraine Sakata

2012: xii+ 175pp., maps, plates, notes, glossary, bibl., index.
ISBN: 978-1568592954 (paper): \$35.00
Performing Arts Series, No. 11

Of Serpents and Dragons in Islamic Art *An Iconographical Study* Abbas Daneshvari

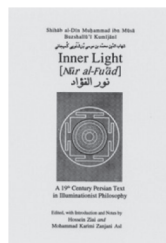
The dragon represents a mysterious symbol that may explain the more baffling phenomena such as creation, chaos and order. The author solves this puzzle by arguing that the dragon's primary meaning is as a producer and a symbol of light and protection.

2011: xx+ 238pp., illustrations, bibl., index.
ISBN: 978-1568592640 (cloth): \$59.00
Islamic Art & Architecture, No. 13



Inner Light [Nur al-Fu'ad] Edited by Hossein Ziai and M. Karimi Zanjani Asl

2012: vi+ 220pp., plates, notes, bibl., index.
ISBN: 978-1568592664 (paper): \$35.00
Intellectual Traditions Series, No. 14



MANUSCRIPT SUBMISSIONS

If you have a manuscript or are in the process of writing one, our editors will review your work when you submit a proposal. To check out compatible titles, you are invited to browse through our website. Click on "About Us" button and scroll down to "Submit Manuscript." Complete this form and submit it online. Please DO NOT SEND your manuscript before submitting this form. Unsolicited manuscripts cannot be returned unless they are accompanied by sufficient return postage.

At Mazda Publishers, we speak *your* language, so why talk to the strangers?